

## باب دوم

از مجلّد اوّل از کتاب جامع التواریخ در بیان داستانهای  
پادشاهان اقوام مغول و اتراك و غیرهم. و این باب مشتمل است  
بر دو فصل:



## فصل اول

در داستانهای آباء و اجداد چینگگیز خان بمافیه حکایات احوال خویشان ایشان و آن، ده داستان است، و پیشتر دیباچه در بیان کیفیت ظهور ایشان گفته می‌شود، آنگاه داستانهای دهگانه بر ولا در قلم می‌آید، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ**.

۵

### دیباچه

و تقریر کیفیت احوال پدران چینگگیز خان و ظهور دولت ایشان که از کجا و کی بوده است.

می‌باید دانست که مجموع اقوام اترک و اصناف مغولان که شرح داده شد، هرگز پادشاهی قهار و جبار که بر عموم اقوام ۱۰ حاکم باشد نداشته‌اند؛ و هر قومی را پادشاهی و امیری بوده و اکثر اوقات با یکدیگر جنگ و جدال و خلاف و نزاع می‌کرده، مانند اعراب که در این ملک ساکن‌اند و هر قبیله را علی‌حده امیری معین باشد و متابعت یکدیگر نکنند.

و اهل ختای چون متصل بدین قوم و ولایات و یورثهای ایشان ۱۵ بودند، و به هر وقت از بعضی از این اقوام که صحرانشین ولایت ختای بوده‌اند بسیار به قتل می‌آوردند، و ایشان نیز ولایت ختای را نهب و غارت می‌کرده؛ و پادشاهان ختای سبب آنکه همواره از این صحرانشینان مغول اندیشناک بوده‌اند احتیاط و ضبط تمام کرده، مانند سد اسکندر میان ولایت ختای و آن اقوام سدّی ساخته ۲۰

که به مغولی آن را اُنْگُو می گویند و به ترکی یوقورْقه؛ و یک طرف آن با رودخانه قَراْمُورَان است که رودخانه ای است بغایت بزرگ و گذر از آن ممکن نه؛ و طرفی دیگر به سرحد ولایت جُورْچه به دریا پیوسته.

۵ و پادشاهان ختای قوم اُنْگوت را لشکر و بنده مخلص خود دانسته اند و در بند اُنْگُو بدیشان سپرده، و همواره آن قوم محافظت آن نموده اند.

و در زمان چینگیزخان اَلْقُوش تیگین نام که مقدم ایشان بود، با او یکی شد / و دربند به وی سپرد. چنانچه در شعبه اُنْگوت 90/ شمه ای گفته شد، و فیما بعد مبسوط به موضع خود گفته شود. ۱۰

و این اقوام مذکور را علی حده تاریخ و حکایات بسیار است لیکن بدین دیار نرسیده، و احوال قدمای ایشان محقق به تفصیل معلوم نگشته. و هر قومی از حکایات خویش بعضی دانند. چه ایشان را تاریخی نبوده که از آنجا اعتبار احوال قرون ماضیه و ۱۵ عهد سالفه کنند، و کما ینبغی به گنه حقیقت آن رسند.

و از آن متأخران ایشان از زمانی که حق تعالی اظهار دولت و پادشاهی آباء و اجداد چینگیزخان فرموده، و شعبه دُوبُون بایان و اَلان قُوا، که انتساب چینگیزخان و خویشان او با وی است، از تمامت شعب مغول ممتاز و مخصوص گردانیده، هر چند تاریخی معین نیست، تخمیناً و تقریباً قریب چهارصد سال باشد که از ۲۰

فحای فصول تاریخ ایشان که در خزانه موجود بود، و اقاویل پیران روزگاردیده چنان معلوم می شود که در زمان اوایل خلافت آل عباس و عهد پادشاهی سامانیان بوده و تا غایت وقت در این مدت مذکور، اقوامی که از این نسل بادید آمده اند چندان باشند ۲۵ که همانا تعداد افراد ایشان ممکن نباشد، و ذکر آن در بطون

دفاتر نگنجد.

و تقریر نسب و شعب ایشان با آنکه به تفصیل معلوم نیست، آنچه مفهوم گشته و یاد کرده شد با تقریر خواهد رفت، مصدق این دعوی و محقق این معنی است.

- ۵ این زمان حکایات و تواریخ و ذکر نسب شعب چینگیزخان و خویشان او از دُوبُونْ بایان و اَلانْ قُواْ آغاز کنیم، و هر شعبه را مفرداً شرح دهیم و صورت آن شعبه نقش کرده و بر سر جدول نهاده ثبت گردانیم. بِعَوْنِ اللّٰهِ تَعَالٰی. اِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَحْدَهُ.

داستان دُوبُون بایان و خاتون او الان قُوا و حکایاتی  
که بتخصیص تعلق به تاریخ ایشان دارد، غیر آنچه به  
هرجا آمده باشد، و آن دو قسم است.

### قسم اول

#### در شرح ابتدای احوال ایشان

۵

مورخان اترک صادق القول چنان تقریر می کنند که تمامت  
اقوام مغول از نسل آن دو شخص اند که در از گنه قون رفته بودند،  
و از آن جمله که از آنجا بیرون آمدند امیری معتبر بوده، مقدم و  
سرور بعضی اقوام، بُورته چینه نام، که دُوبُون بایان که شوهر الان  
قُوا بود، و چند قوم دیگر از نسل وی اند، و خواتین و فرزندان  
بسیار داشته.

و از خاتون بزرگتر، قُوا مرال نام، پسری آورده که مقبل ترین  
فرزندان او بوده و به مرتبه پادشاهی رسیده، نام او بتچی قان، و  
او را پسری بود تماچ نام که قایم مقام او گشته.

۱۵ و این تماچ پنج پسر داشته: مهترشان قُرپچرمرگان نام، که  
قایم مقام او گشته. و چنان نقل می کنند که آن چهار پسر دیگر  
خواسته اند که از مقام و موضع خویش به دیگر ولایات آیند. و  
شاخی از دریا در میان بوده، سرگین خشک بسیار جمع کرده اند و

از آن مانند سالی که اینجا کَلک می خوانند، بسته اند و بر آن نشسته،  
و از آب دریا گذشته و به ولایات دیگر درآمده.

و می گویند که قوم دُوربان از نسل ایشان اند. چه دُوربان  
چهار باشد، و اضافت و نسبت آن چهارگانه است.

و از نسل پسری که کوچکتر ایشان بوده، قولون سقل نام، یکی ۵  
روزی گاوی کوهی کشته بود و شخصی از قوم بایاوت مالیق نام،  
پسر خود را آورده و به قدری گوشت گاو به وی فروخته. و او  
چون خویشاوند شوهر آلان قوا بود، آن پسر را به آلان قوا بخشیده.  
و اکثر قوم بایاوت که بنده اوروغ چینگیزخان اند از نسل آن

۱۰ / پسراند. / ۹۱

و قریچرمزگان را پسری بوده که قایم مقام او شده آتوجم  
بورغول نام؛ و او پسری داشته که به جای او نشسته، نام او  
یکه نپدون. و او را پسری بوده، سم سوچی نام که قایم مقام پدر  
شده. و او پسری داشت قازچو نام که قایم مقام پدر گشت؛ و از  
او دُوبون بایان در وجود آمد. و یوزت ایشان اوانان و کلوران و ۱۵  
طوغلا بوده؛ و آن سه رودخانه اند که از کوه بَرقان قالدون می خیزد.  
والسلام.

### قسم دوم

در صفت دُوبُونِ بایان و خاتون او آلان قُوا و تقریر نسب و  
شعب فرزندان ایشان

دُوبُونِ بایانِ مذکور خاتونی به غایت پاکیزه، آلان قُوا نام، از  
۵ قوم قُورُولاس داشته، و از او دو پسر آورده یکی نام یَلْگُونُوتی؛  
و از آن دیگر بُوگُونُوتی. و دو قوم مُغول از نسل ایشان اند.

و بعضی ایشان را از قوم نِپُرُون نهند، به حسب آنکه مادر  
ایشان آلان قُوا بوده است؛ و بعضی از قوم دُرْلُکین، سبب آنکه مطلقاً  
نِپُرُون را از آن سه پسر می نهند که از آلان قُوا بعد وفات شوهر در  
۱۰ وجود آمدند. و در آن باب اختلاف بسیار است، لیکن مشهورتر و  
به قیاس نزدیکتر، این وجه دوم است.

و از شعبه این دو پسر مذکور در این ملک غیر از يك شخص  
که در هزاره ای نشان می دهند [موجود] نیست؛ و در مُغولستان نیز  
می گویند اندک اند.

۱۵ و دُوبُونِ بایان شوهر آلان قُوا در جوانی وفات یافت و صورت  
ایشان و شعب فرزندان دوگانه مذکور بر این نمط است:

بعضی مردم اوروغ این دو پسر را از نِپُرُون می نهند، به جهت  
آنکه مادر ایشان آلان [قُوا] بوده. لیکن آن قول مرجوح است. /



## آغاز داستان آلان قوآ و فرزندان او که بعد از وفات

### شوهرش در وجود آمدند

- مقتضی حکمت ایزد تعالی و تقدس آنست که اظهار آثار قدرت خود را به هر وقت در عالم کون و فساد امری غریب و بدیع حادث گرداند، و محل ظهور آن حال وجود شخصی شریف بی همال ۵ باشد به نظر عنایت ربانی ملحوظ، و از نعمت مرحمت یزدانی محظوظ، تا آن معنی اعتبار اولوالابصار [گردد] و عالمیان کمال قدرت او را معاینه مشاهده کنند، و بر ادای شکر نعمای نامتناهی [الهی] مداومت و مواظبت نمایند؛ و یقین دانند که سلسله تکوین موجودات، کلی و جزوی، به ارادت خالق بیچون و مشیت صانع کن ۱۰ فیکون منوط و مربوط است. هرچه خواست کرد و هرآنچه خواهد کند. **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْكُمُ مَا يُرِيدُ.**

- و محقق این معنی و مصدق این دعوی حدوث حادثه غریب و وقوع قصه عجیب آلان قوآ است، که به زعم مغول، والقمهده علی الراوی از بطن پاک او بی واسطه ازدواج و رابطه امتزاج، سه ۱۵ فرزند فرهمند در وجود آمدند، که قصه ایشان از غرایب عجایب و بدایع وقایع است. و فرزندان ایشان به حکم ذریه بعضها من بعض، شعب نامعدود و قبایل نامحدود گشته اند؛ و تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم، ذکر جمیل ایشان به واسطه وجود مبارك خلاصه آن خاندان و نقاوه آن دودمان، پادشاه اسلام، ناصر ۲۰

دین الله، سلطان محمود غازیان خَلَدَ اللهُ سُلْطَانَهُ وَ اَعْلَى شَأْنَهُ پاینده  
و باقی خواهد ماند. اِنْ شَاءَ اللهُ العَزِيز.

داستان آلان قوا و سه فرزند او که بعد از وفات شوهرش  
به وجود آمدند به تقریر و زعم مغولان  
و آن بر دو قسم است: ۵

### قسم اول

در دیباچه احوال و صورت او و شعب فرزندان او  
روایت ارباب حکایت چنان است که دُو بُونُ بایان شوهر آلان قوا  
در جوانی نماند. و چون تقدیر صانع بیچون چنان بود که پادشاهی  
۱۰ صاحبقران قهار کامگار در عالم ظاهر شود که تمامت ممالک جهان  
در تحت فرمان آورد، و رقبه جیّاران سرکش در ربقه ایلّی و  
انقیاد؛ و نفس او چنان قوی باشد که پادشاهی جهان و پیشوایی  
اصناف انسان تواند، و بعد از او تمامت پادشاهان و فرماندهان  
روی زمین از نسل او باشند.  
۱۵ مانند صدفی که در یتیم در اندرون او به سالها پرورده شود؛  
و کس نداند که آن صدف کدام است؛ و غواصان همواره در طلب  
آن در دریا غوص کنند و صدف بسیار برمی آرند و مروارید بی  
اندازه حاصل می کنند. و هرچند تمامت آن مرواریدها هریک به  
جایی به کار آید و از جمله جواهر باشد، و بازرگانان آن را در  
۲۰ عقد نظم کشند و هر بابتی از آن لایق هر قومی و هر شخصی  
فروشند، و بدان متاجرت و معاملت کنند، لیکن مطلوب کلی آن در  
نامدار بود.

[به کمال قدرت خویش] بطن پاک آلان قوا را صدف در  
 گرانمایه وجود چینگگزخان گردانید، و حقیقت ذات او را در  
 آنجا از نور محض بیافرید. و شعب و اقوام بسیار که از نسل  
 آلان قوا [پیدا] شدند، و کثرت ایشان تا غایتی که اگر افراد  
 ایشان را تعداد کنند از صد تومن زیادت باشد، و همه را شجره  
 منقح و روشن. چه عادت مَنول آن است که نسب آباء و اجداد را  
 نگاهدارند؛ و هر / فرزند که در وجود آید او را تعلیم و تلقین  
 نسب کنند، چنانکه دیگران از آن ملت کنند. و از این جهت هیچ  
 يك از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند. و به غیر از  
 مَنول، دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را که نسبت خود نگاه  
 می دارند. به منزلت مرواریدها اند که از آن اصدا ف بادیده آمده اند،  
 و غواصان فطرت ربانی آن را به طفیل آن در نفیس مذکور از قعر  
 بحر ابداع و ایجاد برآورده اند، و خلاصه جمله چینگگزخان است  
 و به خصوصیت، خلاصه اوزوغ نامدار او شاه جهان پناه، ناصر  
 دین الله، سلطان محمود غازان خان خَلَدَ اللهُ مُلْکَهُ که تقویت دین  
 اسلام و تربیت اسلامیان کرد؛ و هر امری که در شریعت و طریقت  
 به مرور دهور فتور یافته بود، و کفار و ارباب شرک از راه طعن  
 در دفع ظهور آن کوشیده، جمله را احیاء کرد و قواعد و رسوم باطل  
 را بکلی برداشت و مبانی مسلمانی را برافراشت.

۲۰

## شعر

ای بسا بینخ که در چین و ختن کنده شود

تا چو تو مهرگیایی به خراسان آرند

بنابر این مقدمات تقریر می کنند، وَالْمُهْدَةُ عَلَى الرَّأْوَى، که

آلان قوا بعد از مدتی که بی شوهر ماند، وقتی در خانه خفته بود،

از روزن خرگاه نوری درآمد و به شکم او فرو رفت. از آن معنی

۲۵

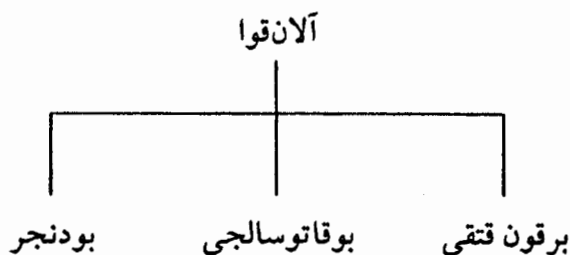
متعجب بماند و بترسید، و آن را با کس نیارست گفتن. بعد از مدتی ادراک کرد که حامله شده بود. چون وقت وضع حمل نزدیک گشت، برادران و خویشان شوهر او جمع شدند و گفتند چگونه شاید که زنی بی شوهر باشد؛ و در خفیه شوهری بادید کند تا حامله شود. ۵

آلان قوا در جواب گفت: چون بی شوهر بچه آورده‌ام هرآینه تصور شما به جایگاه باشد و ظنی که برید ظاهراً صواب. لکن شبهت نیست که إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ. و من چگونه فعلی ناپسندیده که موجب خجالت باشد کرده باشم. بلی هر شب در خواب چنان می بینم که شخصی اشقرانی اشهل، نرم نرم نزدیک من همی آید و آهسته آهسته باز می گردد به چشم می بینم. بیرون از این حال هر گمان که در حق من برید باطل است؛ و این پسران که آورده‌ام از نوعی دیگراند. چون بزرگ شوند و عموم خلایق را پادشاه و خان گردند، آن زمان شما را و سایر اقوام قراچو را معین و محقق شود که حال من چگونه بوده. ۱۵

و چون آلان قوا بر این موجب تقریر کرد، و از هرگونه نمودار ستر و عفت او ایشان را مقرر گشته بود، بدو تعلقی نساختند و مزاحم نشدند؛ و دانستند که سخن او صدق و گفتار او راست است.

۲۰ و از آلان قوا سه پسر در وجود آمدند، مهتر ایشان بوقون قتقی، که تمامت اقوام قتقین از نسل وی اند؛ و نام میانین بوقا توسالچی که جد اقوام سالچیوت است؛ و نام کهین بودنچرقاآن، که خلاصه ثمر آن شجر بود. و بسیاری اقوام چنانکه من بعد شرح و تفصیل شعب ایشان بیاید از نسل او پدید آمده اند، و نسب چینگیزخان ۲۵ بدو می رود. و صورت آلان قوا و سه پسر مذکور بدین هیات است

/ 94 که ثبت می شود.



اُورُوغ این سه فرزند را مطلقاً نپُرُون گویند، اشارت به صلب پاك آلان قوا، و آن اقوام [را] در میان مُغول اعتباری تمام نهاده اند.

۵

### قسم دوم

#### در تقریر احوال شعب این سه فرزند آلان قوا

بدان که شعب و قبایل بسیار که از این سه پسر بادید آمده اند جمله را نپُرُون گویند، یعنی از صلب طاهر ظاهر شده، اشارت به صلب و بطن پاك آلان قوا. و این اقوام را اعتباری تمام نهاده اند و از میان سایر قبایل چون درّاند از صدف، و ثمر از شجر. و آنچه ۱۰ غیر از نپُرُون باشند از اقوام مُغول، چنانکه تفصیل در مقدمه یاد کرده شد، همه را دُرُلکپن گویند.

و قوم پِلگُونوتی و بُوگُونوتی هرچند هم از آن اصل در وجود آمده اند، اما چون پدر ایشان دُوبُون بایان بوده، ایشان را نیز ۱۵ دُرُلکپن گویند.

و قومی از مُغول که در این وقت ایشان را اوتگوبُغول می گویند، در عهد چینگگیزخان این اسم بر ایشان اطلاق رفته. و معنی اوتگوبُغول آن است که ایشان بنده و بنده زاده آباء و اجداد

چینگگیز خان اند. و بعضی آنان اند که در زمان چینگگیز خان کوچمهای پسندیده داده اند و حقوق ثابت گردانیده، و بدان سبب ایشان را اوتگوبغول می گویند. و آنان که راه اوتگوبغولی ثابت دارند، ذکر هریک به جای خود بیاید. حالی در این موضع تقریر این مقدار ضروری بود، تا معلوم گردد که معنی این اسم چیست. ۵

و این شعبه های بسیار که جمله نیز و ن اند، هر چند [با چینگگیز خان خویشی داشته اند و امراء و خانان بزرگ از اُروغ ایشان بوده، لکن چون خان صاحبقران، پادشاه زمین و زمان چینگگیز خان بود؛] تمامت قبایل و اقوام مغول از خویش و بیگانه بنده و رهی او گشته اند و خصوصاً کسانی که از خویشان و اعمام و اعمام زادگان که در وقت شداید و هنگام جنگها با دشمنان او یکی شده اند و با وی مصاف داشته، / ایشان به مرتبه از دیگر خویشان کمتراند و 95/ بسیار هستند که بنده بندگان شده اند، چنانچه شرح آن در موضع خود بیاید که هریک در کدام وقت و به چه سبب بنده گشته اند. ۱۵ والسلام.

## داستان بُودُنچَرخان و ذکر خواتین و فرزندان او و کیفیت نسب ایشان

و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

#### در دیباچه احوال فرزندان او

۵

بُودُنچَر فرزند سوم آلان قُوا است، و در روزگار خود مقدم و پادشاه بسیاری از اقوام مُغول بوده، و بغایت بَهاؤر و مبارز. و دو پسر داشته نام مَهرتَر بُوکا و از آن کَهرتَر بُوکتای.

شجره چینگیزخان و بسیاری از دیگر اقوام نِپُرُون با بُوکا است و ولی‌العهد پدر بوده، و بعد از پدر جای و منصب او را دانسته، ۱۰ و پسری داشته دُو تُوْم مَنین نام. و بُوکتای را پسری بوده نام او ناچین. و این ناچین از اقوام مُغول دختری خواسته و به راه دامادی آنجا تردد کردی. و می‌گویند که بعضی از اقوام تَایچِپُوت از نسل وی‌اند؛ و همانا این سخن را اعتباری نیست.

۱۵

چه در کتب تاریخ که در خزانه عامره موجود است و امرای بزرگ آن را نگاهداشته، و آن را اَلْتَان دَفْتَر می‌گویند، چنان آمده که اقوام تَایچِپُوت از نسل چَرَقَه لِنکُوم اند که از جمله پسران قایدوخان بوده، نواده دُو تُوْم مَنین. و ذکر ناچین این قدر زیادت

نیامده که برادرزاده خویش، قایندوخان را، از دست جلاپیر  
 گریزانیده نگاهداشت؛ و به اتفاق او بیرون آمد، و در حدود اوتن  
 و کلوران به هم نزدیک بنشستند. و در امکان که چون اقوام  
 تایچیوت بسیار بوده اند؛ فرزندان ناچین نیز با ایشان یکی بوده  
 باشند و درهم آمیخته، و بدان اسم موسوم گشته. خصوصاً چون  
 ۵ عمزادگان ایشان بوده اند، بدان سبب این اشتباه افتاده. و غالب  
 ظن آنکه چنین بوده؛ والا علی حده از نسل او ذکری رفته بودی. و  
 اُروغ او هم نیز از نیرُون اند، لیکن معین و محقق معلوم نیست که  
 از اقوام نیرُون که ذکر ایشان آمده کدام شعبه از نسل وی اند.  
 ۱۰ و السلام.

### قسم دوم

در صورت بُودنچَر و خاتون او و شعب فرزندان ایشان  
 بُودنچَر به موجبی که یاد کرده شد دو پسر داشته: بُوقا و بُوقتِی.  
 و پسر بُوقا دوتوم مین است که شعبه چینگگیزخان با او می رود، و  
 ۱۵ ذکر او و داستان متعاقب خواهد آمد. و پسر بُوقتِی ناچین است  
 که کیفیت شعب او بحقیقت معلوم نیست. و وضع ایشان بر این  
 هیأت است: /

صورت بُودنچَر و خاتونش و شعب فرزندان او



قولی دیگر آن است که این دوتوم منن پسر بودنچر بوده است اما درست تر آن می نهند که پسر بوقا است، چه در نسخه قدیم نیز چنین یافته اند.

## داستان دوتوم منن بن بوقا بن بودنچر و خاتون او نومولون و شعبه فرزندان او

۵

و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

#### در دیباچه و شرح حال ایشان

- دوتوم منن جد هفتم چینگیزخان بوده، و مغولان جد هفتم را دوتا قون گویند؛ و نه پسر داشته. و چون وفات یافت، خاتون او ۱۰ نومولون نام که مادر آن پسران بود بازماند. و پسرانش به هر طرفی از قومی دختر ستده، به راه دامادی می گردیدند. و نومولون نعمتی و ثروتی تملک داشته، و او را مقام و یورت در موضعی بود که نوش اوکی و کوه سیاه خوانده اند. و به هر چند روز فرمودی تا گله ها را گرد کنند و اسب و چهارپای را از بسیاری نتوانستندی ۱۵ شمردن. لیکن چون از سر کوهی که او می نشست، تا پایان کوه که رودخانه بزرگ است، چندان چهارپای بایستادی که زمین از سم ایشان پر شدی. گفتمی تمام جمع است والا فرمودی تا به طلب گله روند.
- ۲۰ و در آن تاریخ از مغولانی که نام ایشان جلاپر است و از دژ لکین اند، و شرح شعب و اصناف اقوام ایشان داده شد، چند

قوم در حدود کَلُورَان می‌نشسته‌اند و هفتاد / کُورَان بوده‌اند؛ و ۹۷/  
 معنی کُورَان آن است که چون در صحرایی خانه‌های بسیار به دور  
 و حلقه فرو آیند آن را کُورَان گویند؛ و در آن عهد يك هزار خانه  
 را که بدین موجب فرو آمدندی، يك کُورَان گفته‌اند. بدین معنی  
 آن قوم هفتاد هزار خانه باشد. و این کَلُورَان به ولایت خِتای ۵  
 نزدیک است و همواره خِتاییان را با ایشان و دیگر اقوام مُغول  
 جنگ و محاربه بوده. و در آن وقت لشکری بسیار از خِتای به  
 تاختن و غارت ایشان آمده، چون قوم جَلایر آن لشکر را دیده‌اند و  
 میان ایشان رودخانه کَلُورَان حایل بوده، و در آن حوالی هیچ جای  
 گذر نداشته، اعتماد بر آنکه خِتاییان از آن رودخانه نتوانند ۱۰  
 گذشت به طریق استمبزا به کلاه و آستین افشاندن ایشان را  
 می‌خوانده‌اند و افسوس می‌داشته که بیایید و چهارپایان ما را  
 غارت کنید. لشکر خِتای چون بسیار بودند، هیزم و خاشاک به  
 اتفاق جمع کرده‌اند و هم در شب از آن بندی ساخته و بسته، و بر  
 آن آب گذشته؛ و آن چندان اقوام جَلایر را تمامت تا به کودک ۱۵  
 تازیانه بالا به قتل آورده، و اسباب و اموال ایشان را غارت  
 کرده.

و از جمله جَلایر، طایفه‌ای که علی‌حده در گوشه‌ای بودند که  
 یاغی به آنجا نرسید، هفتادخانه منزعج گشته‌اند و گریخته، با زن و  
 بچه کُوچ کرده می‌آمده، به حدود خانه نُومُولُون، خاتون دُوتوم مَنین ۲۰  
 رسیدند. و چون گرسنگی بر ایشان غالب بود، بیخ گیاهی که آن  
 را سُوْدُوسُون می‌خوانند و در آن ولایت ماکول است، از زمین  
 برمی‌آوردند و می‌خورد، و موضعی را که پسران نُومُولُون آنجا  
 اسب تاختندی، بدان واسطه سوراخ سوراخ می‌کردند و زمین  
 ۲۵ هامون را ناهموار می‌گردانیدند. نُومُولُون گفت چرا این ناهمواری

می‌کنید و جولانگاه پسران مرا به زیان می‌آرید؟ ایشان بدین سبب  
نُومُولون را بگرفتند و بکشتند.

و چون هر یک از فرزندان او با قومی پیوند کرده بودند و  
خویشان ایشان بسیار گشته، اندیشیدند که از ایشان ایمن نتوان  
بود. سر راههای ایشان بگرفتند و از ایشان هشت پسر را بکشتند. ۵  
پسر کوچکتر، قایدو نام، با قوم کنبئوت دامادی می‌کرد، و عم او  
ناچین نیز پیش از آن به اسم دامادی پیش آن قوم رفته بود، به  
موجبی که داستان پیشتر یاد کرده شد.

و او را قضیۀ جَلایر و قصۀ پسران برادر معلوم شده، قایدو  
را در زیر بستویی بزرگ، مانند خمی که مُغولان قِمیز در آنجا ۱۰  
کنند، پنهان گردانیده نگاهداشته بود. و چون آن طایفۀ جَلایر این  
حرکت کرده‌اند، دیگر اقوام جَلایر که مانده بودند، از آن هفتاد  
کس بازخواست کرده‌اند و گفته که شما با کدام آقا و اپنی  
کِنَگَاج کرده چنین جرأت نموده‌اید؟ و ایشان را از راه قصاص و  
انتقام، جمله کشته‌اند و زن و بچه ایشان همه بنده فرزندان ۱۵  
نُومُولون، قایدو گشته. کودکی چند از ایشان به اسم اسیری  
نگاهداشته و بنده خاندان ایشان شده.

و از آن تاریخ تا اکنون آن قوم جَلایر اَتُگُوبُغُولاند و به میراث  
به چپَنگُگِزخان و اُورُوغ او رسیده و امرای بزرگ از ایشان  
برخاسته‌اند، چنانکه در شعب ایشان تقریر رفت. ۲۰

و ناچین و قایدو هر دو گُوجُ کرده‌اند و از آن موضع بیرون  
آمده. و قایدو در موضع بَرُوقُجین تُوکُوم که یک سرحد مُغولستان  
است مقام ساخته، و جهت آب دادن و گذر کردن، بر آن رودخانه  
گذری کرده، و نام آن گذر قایدوجراوُلُوم نهاده؛ و ناچین در زیر  
رودخانه اُوتَن مقام کرده. و فرزندان ناچین را علی حده شعبه‌ای ۲۵

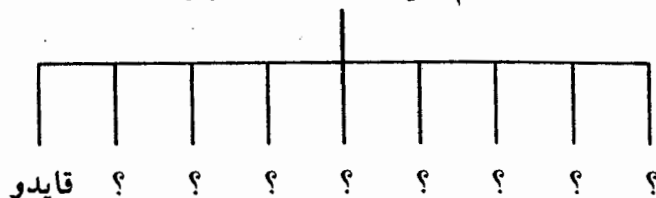
است و معلوم نه، چنانکه در داستان سابق یاد کرده شد. والسلام.

### قسم دوم

در صورت دوتوم منن و خاتون او نومولون و شعب فرزندان ایشان / 98

دوتوم منن را به موجبی که تقریر رفت، نه پسر بوده اند و هشت  
 ۵ به قتل آمده اند و نام ایشان معلوم نشده. یکی که بماند، قایدو  
 خان بود که نسب بزرگوار چینگگزخان با وی رود، و صورت شعبه  
 ایشان بر این نمط است که مثبت می شود:  
 صورت دوتوم منن و خاتونش و شعب فرزندان او

### دوتوم منن و خاتون او نومولون



مادر این پسران نه گانه، نومولون خاتون نام بوده، و نومولون  
 ۱۰ ترغون نیزش گفته اند، یعنی فریه.

و وقتی اقوام جلاير او را با هشت پسر به سببی که در تاریخ  
 مذکور است بکشتند، و قایدو خان که کوچکین بود، به واسطه آنکه  
 عم زاده پدرش ناچین او را در زیر ظرفی قمیز پنهان کرد خلاص  
 یافت، و بعضی اقوام جلاير بدان گناه بنده ایشان اند.

## آغاز داستان قایدو خان

بسیار کس از مردم امیدهای بزرگ داشته باشند که حصول آن متعذر و متعسر باشد، و ناگهان بیکبار امید منقطع و امیدوار [مندفع] گردد. و ای بسا ناامیدان که حقّ تعالی ایشان را مراتب عالی و مقامات محمود کرامت کند، و بعضی را در اوایل حال و ۵ مبدأ و هلت به بلاهای گوناگون مبتلا گرداند، و بعد از صعوبت شدّت و قطع امید، فرح و فرج ارزانی دارد که: **الْفَرْجُ بَعْدَ الشِّدَّةِ، وَ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.** و به اندک زمانی سرور و پیشوای قوم گرداند و او را به مناصب بزرگ در رساند. و مراد حقّ تعالی در آن هر حال ظاهراً از آن تواند بود که عالمیان بر کمال قدرت او ۱۰ اطلاع یابند و واقف شوند و اعتبار گیرند؛ و به حکم **لَا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ** / از درگاه پر رحمت او ناامید نگردند و به صدق و اخلاص پیش آیند.

و محقق این معنی صورت حال قایدو خان است که بعد از چندان شداید و ضعف حال، حقّ تعالی او را به انواع عاطفت و اصناف ۱۵ تأیید و کرامت مخصوص گردانید. **وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.**

## داستان قایدو خان بن دوتوم مین و فرزندان او

و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

#### در دیباچه احوال او و فرزندان او

۵ قایدو خان جد ششم چینگگیز خان بود، و به زبان مغولی جد ششم را بُورَقی گویند.

چون برادران قایدو خان به موجبی که در داستان سابق ذکر رفت بر دست جَلایر کشته شدند و او با عم خویش ناچین از آن حدود بیرون آمد و در موضعی که ذکر رفت از مغولستان مقام ساختند، و خواست حق تعالی چنان بود که گوهر وجود چینگگیز خان به مرور ایام و امتداد شهرور و اعوام در اصداف اصلاب اسلاف او پرورده گردد؛ قایدو خان را که انتساب چینگگیز خان به او است، سعادت و دولت داد و امداد تقویت و تربیت ارزانی داشت تا او را خواتین و اتباع و گله و رمه بی اندازه پیدا شد؛ و سه پسر مُقبل دولتیار از او در وجود آمد. اولین نام بِلای سینگُور که نسب چینگگیز خان منتهی به او است؛ و میانه را چَرَقَه لینگُوم، و کمتر را جاوُچین که دو قوم اُرْتِگان و سپجپُوت از نسل وی اند.

و معنی لینگُوم به زبان خِتایی امیر بزرگ است؛ چون ایشان به ولایت خِتای و سلطنت پادشاهان آنجا نزدیک بودند، اصطلاحات ۲۰ و القاب اهل خِتای میان ایشان متداول و مستعمل بوده. و چون

عوام مَنُغول را معنی لَپَنگُکُوم معلوم نبوده، چَرَقَد لَپَنگُو می‌تَویند. و او جَدِّ تمامت اقوام تَایچِیوُت است به روایتی که در اَلتَن دفتر آمده، و به صَحّت و اعتبار نزدیکتر است.

و تَایچِیوُت قومی عظیم بسیار بوده‌اند و پادشاهان معتبر از ایشان برخاسته و لشکرهاى بی‌شمار داشته‌اند. و هر قبیله‌ای از ایشان [را] علی‌حده امیری و سروری بوده، و جمله با همدیگر موافق و متّفق. و در هر عهده‌ی از میان خود پادشاهی و خانی را نصب می‌کرده‌اند و متابعت او نموده.

و چون چینگگیزخان از پدر كودك بازماند، اكثر اتباع و لشكر پدرش ميل به تَایچِیوُت كردند و پیش ایشان رفتند و بدان سبب ۱۰ میان او و تَایچِیوُت جنگها و فتنه‌ها افتاد، چنانکه شرح آن در داستانهای وی بیاید. و هرچند چینگگیزخان طفل بوده و لشکر کمتر داشته، چون تقدیر ازلی و مقصود آفرینش از ایجاد و ابداع این همه قبایل و شعب اظهار رفعت دولت چینگگیزخان بود؛ هزار ذو شوکت با يك صاحب دولت کجا برابر تواند بود؟! و اگر اقوام ۱۵ تَایچِیوُت سرّ آن حکمت دریافتندی هم در اوایل صبی و عنفوان نشوونمای چینگگیزخان، غاشیه خدمت او بر دوش گرفتندی. اما چون عقل آدمی از ادراك کنه حکمت الهی قاصر است، معذور بوده‌اند و جانی می‌کنده و جهدالمقدوری می‌نموده؛ و از غایت غوایت، راه هدایت بسر ایشان بسته شده و از باطل‌اندیشی بسیار، سر ۲۰ مصاف با چینگگیزخان داشته‌اند و مقاومت می‌کرده تا وقتی که بیخ درخت دولت چینگگیزخان به آب کمال رسیده و سایه‌دار و مثمر شده، تمامت تَایچِیوُت و پادشاهان ایشان را و سایر اقوام که با ایشان متّفق و متّحد / [بوده‌اند، به قوّت خدای بزرگ، مقهور و مغذول کرد و جمله به راه اپلی و مطاوعت درآمدند و بنده و لشکری ۲۵

و رعیت او شدند، از راه اکراه و اجبار و اضطرار، چنانکه من بعد مشروح گفته شود.

و شعبه چَرَقَه لَپَنگُوم و جَاوُچین هم در این داستان خواهیم گفت. و آن مقدار از احوال ایشان که ضروری است شرح دادن، تا علی الانفراد جهت هریک داستانی دیگر نباید گفت، و صورت شعب ایشان نیز هم در این داستان اثبات کنیم.

و ذکر شعبه چَرَقَه لَپَنگُوم چنان است که او چند پسر داشته، لیکن پسر بزرگتر قایم مقام او بوده. نام او سُوَرَقْدُوچینه، قعدود تومینه خان، و او را پسری بود هَمَبَقای قَاآن نام که مدتی پادشاهی کرده است، و قعدود قَبْل خان بوده، و حکایات او معروف و مشهور است. و وقتی قوم تاتار ناگاه او را گرفته اند و پیش آلتان خان ختای فرستاده، و او از غایت کین و عداوت که با ایشان داشته، او را بر دراز گوش چوبین به میخ آهنین دوخته.

و پسر هَمَبَقای قَاآن، قَدَان تایشی بود. قعدود بَوُتَان بَهادر و ۱۵ پسر او تُوْدای] و این تُوْدای در عهد چینگگیزخان بود، و یکی از پیشوایان تاییچپوت او است. لیکن پادشاه ایشان در زمان چینگگیزخان، تازُقوتائی قیرپلتوق بود پسر آدال خان. و ایشان از عمزادگان تُوْدای بودند، و در آن زمان هم از عمزادگان او که مقدم تاییچپوت بودند، قُرپل بَهادر و آجُو و آنگُومو هُو قُوچو بودند.

و چَرَقَه لَپَنگُوم، دیگر پسران داشته. به وقتی که آقای او ۲۰ بای سِنگُومور وفات کرده، زن او را به راه ینگه سته، و از او دو پسر آورده، نام یکی گَندُوچینه، و از آن دیگر اُولگَچین چینه؛ و بدین جهت دو قوم دیگر از نسل او منشعب گشته اند که از این دو پسر پیدا شده اند، و ایشان را قوم چینس خوانند. و چینس جمع ۲۵ چینه است و معنی گَندُوچینه گرگ نر است؛ و از آن اُولگَچین چینه



گرگ ماده. و ایشان با چینگگیزخان متفق بوده اند.  
و قوم چینس را نگوژ نیز گویند، و این قوم غیر از آن نگوژانند  
که قدیمی اند، و بجز اسم با ایشان هیچ مشارکت و نسبت ندارند؛  
و تا به روزگار پیسوگای بهادر، اقوام تایچیپوت متابع و موافق او  
و اجداد او بوده اند، و چون او نماند عداوت و خصومت آغاز  
نهادند. و قوم چینس طرف چینگگیزخان گرفتند. و جاوچین، پسر  
سوم قایدو خان، فرزندان داشته و از او شعب بسیار برخاسته، و  
قوم ازیگان و سپچیپوت از نسل وی اند. و این قوم به وقت مخالفت  
تایچیپوت و چینگگیزخان با او متفق بوده اند، و حکایت ایشان آنچه  
معلوم بود در شعبه آن قوم یاد کرده شد؛ و مجموع این اقوام از ۱۰  
جمله نیروندان.

### قسم دوم

#### در صورت قایدو خان و خاتون او و شعب فرزندان ایشان

به موجبی که تقریر رفت، قایدو خان سه پسر داشته: بای سینگقور و چَرَقَه لینگقور و جاوچین. و چون نسب بزرگوار چینگگیز خان ۵ با بای سینگقور می رود، در باب او داستانی علی حده متعاقب خواهیم گفت. و صورت قایدو خان و خاتونش و جدول شعب فرزندان سه گانه و فرزندان دگان او، غیر از فرزندان بای سینگقور که جداگانه می آید بر این هیأت است که در جداول اثبات می یابد. /

101/

در بعضی نسخ نام بای سینگقور [و جاوچین] هورتگای نیست، ۱۰ الا چنان آورده اند که تومینه خان پسر قایدو بوده، لیکن در بعضی نسخ قدیمی چنین دیدیم که بای سینگقور و جاوچین هورتگای پسران قایدو بوده اند، و تومینه خان پسر بای سینگقور. و اصح این است، بدان سبب بای سینگقور را اینجا ثبت کردیم. و اقوام هورتگان و سیچیوت از نسل جاوچین هورتگای اند، و

قوم قُونْگُتْان هم از این اصل اند. بعضی از فرزندان او یکی را نام ییسوئو و یکی را نام اُورونار بود و به وقتی که این دو پسر در راه دویدندی، از بینی ایشان آوازی آمدی، بدان سبب نام ایشان و فرزندان ایشان قُونْگُتْان کردند؛ و شرح و تفصیل ایشان در شعبه قُونْگُتْان درآمده. و شعب قُونْگُتْان بسیار است و ۵ اکثر ایشان مخلص و هواخواه چینگگیزخان و فرزندان او بوده اند. و اما چَرَقَه لِپَنگُقوم:

در بعضی از نسخه ها چنان آورده اند که او از پسران ناچین است لیکن اصح آن می نهند که پسر قایدو خان بوده است، سبب آنکه در شجره ایشان درآمده است که چَرَقَه پیرپگان خود زن ۱۰ بای سِنْگُفور را بخواست، و او را از او دو پسر در وجود آمد: یکی گندوچینه و یکی اولکچین چینه. لاجرم باید که برادر کهنتر بای سِنْگُفور بوده باشد. چه اگر پسر ناچین بودی، برادرزاده او شدی، و زن بای سِنْگُفور عروس چَرَقَه بودی. و در رسم مغول نشایستی خواستن. بدان سبب اصح آن می نهند که پسر قایدو خان ۱۵ است، و تاییچپوت از قوم او اند. و این معنی به واسطه آن مشتبه می شده که فرزندان و نسل ناچین هم تاییچپوت اند.

اکنون لازم نیست که تنها فرزندان چَرَقَه را تاییچپوت گویند. از خویشان و متعلقان ایشان هر که [با تاییچپوت بوده است]، با ایشان متفق شده [اند و همه را تاییچپوت گفته اند. و از اقوام و ۲۰ فرزندان جاوچین هوزتگای و خویشان و متعلقان او هر که با تاییچپوت بوده است]، چون ایشان مقدم و پادشاه آن قوم بوده اند، همه را تاییچپوت گفته اند، همچنان که اکنون هر قوم که به مغول آمیخته شده و طبیعت ایشان گرفته و با ایشان متفق شده است، هر چند مغول نمی باشند، اما همه را مغول می خوانند. / و از فرزندان و فرزند ۲۵

زادگان چَرَقَه لَیْنُگُوم. پسر قایدو خان، و اقوام تاییچپوت اسرای بسیار بوده اند، بعضی پیش از زمان چینگگیزخان و بعضی در زمان او، و با همدیگر ناسازگاری کرده اند و از هر دفتری در هر حکایتی نام ایشان درآمده، چنانکه در تاریخی که نوشته ایم به هر موضعی می آید. لیکن چون محقق شد که هریک پسر کیست، بدان سبب میسر شد که هریک را علی الترتیب شعبه ای برکشیم. اکنون بدین تفصیل که می آید، اسامی نبشته شده تا معلوم گردد که اکابر مقدمان اقوام تاییچپوت کدامان بوده اند.

جوجی - او با لشکری که داشت با چینگگیزخان به هم متفق بوده. ۱۰

قوریل بهادر - در زمان چینگگیزخان بوده است.  
قاجیون بیگی - با او نگ خان [بهم] بوده است و با چینگگیزخان مخالف.

اودور بایان - در زمان چینگگیزخان بوده است.  
بغاچی - در زمان چینگگیزخان بوده است. ۱۵

آدال خان - پیش از زمان چینگگیزخان بوده است و او را پسری بوده تازقوتای قیرپلثوق نام در زمان چینگگیزخان، و با او مخاصمت و بنیاد فتنه انگیزته و مردی بد بوده؛ و معنی قیرپلثوق حسود باشد، و با خویشان خود هم خصومت بسیار می کرد.

آنکوهو قوچو - در زمان چینگگیزخان بوده است. ۲۰

همبقای قان - این همبقای قان دو پسر داشت: قدان تایشی و تودای، و به روایتی دیگر می گویند که او را ده پسر بوده اند اما آنها را نام معلوم نیست. و قدان تایشی به جای او بنشست. [چون قدان تایشی را اقوام تاتار گرفته پیش پادشاه ختای فرستادند تا او را هلاک کرد؛ پادشاهی به برادر او تودای رسید؛ و سبب آنکه ۲۵

عمزادگان او متفق نشدند پادشاه نتوانست شد، و سبب مخالفت هرگز تاینچپوت را پادشاهی و سروری بادید نیامد و بدان سبب برافتادند.

دیگر اقوام تاینچپوت را امرای بسیار بوده اند، اما آنچه معلوم شد و از نسخ مختلف نقل افتاد، این جماعت اند که ذکر کردیم. ۵

داستان بای سَنگُتُور بن قایدُوخان  
و احوال او و [شعب] فرزندان و نسب ایشان  
و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

در دیباچه احوال او و فرزندان او

۵ بای سَنگُتُور جد پنجم چینگُیزخان [بود] و به مَنغولی جد پنجم  
را بُوَدَه اُوگُور گویند، و تُوْمینَه قَاآن پسر او است؛ و هراینه دیگر  
پسران داشته باشد، لیکن ذکر ایشان نیامده و از ابنای زمان کس  
را معلوم نشده. معروف و مشهور از فرزندان او تُوْمینَه قَاآن  
۱۰ است.

### قسم دوم

صورت بای سَنگُتُور و خاتون و شعب فرزندان

این بای سَنگُتُور را همانا فرزندان دیگر بوده باشد، لیکن چون  
شعبه چینگُیزخان با تُوْمینَه قَاآن می رود بر او اختصار کرده آمد.

۱۵ تُوْمینَه خان بُوَدَا تُو چینگُیزخان بوده یعنی پدر چهارم در بعضی  
اقاویل چنان است.

## آغاز داستان تومبینه خان

- چون لطف عنایت ربانی و نظر عاطفت یزدانی در حق یکی از  
بندگان مقدّر بود، اندکی از کار او بسیار گردد / و حال او به  
نسبت دیگران یکی هزار شود، و امداد آن دمبدم از کتم عدم به  
صحرای وجود آید، و سلسله عقود نظام آن انتظام یابد، مانند تخم  
توت و خشخاش دانه، که هرچند در مقدار و شکل و وزن متساوی  
و متشابه اند، لیکن دانه خشخاش چون بروید، شاخی ضعیف باشد  
و زیادت از فصلی نیاید، و تخم توت اصل درختی شود برومند که  
صد هزار شاخ و ثمره از آن تولّد کند و به نهایت مراتب کمال  
نشو و نما و غایت فرط زینت زیب و بهاء رسد؛ و اصل آن قوی و  
ثابت و راست و راسخ باشد و شعب و افنان آن عالی و شامخ؛ و  
سالهای بسیار بماند و از آن هم ثمره ای که مراد و مطلوب است  
پدید آید؛ و هم از برگ آن ابریشم که نفیس ترین ملبوسات [است]  
حاصل شود؛ به خلاف دیگر درختها که هرچند شاخ بسیار داشته  
باشد، مثمر نبود و از آن زیادت فایده حاصل نگردد.  
و همچنین چون حق تعالی بنده ای را به عنایت خویش مخصوص  
گرداند، بر صفحات احوال او آثار آن به اظهار رساند، و او را  
فرزندان شایسته و بایسته مقبل بخشد؛ و چون آن عنایت به غایت  
نهایت باشد، فرزندان او مستعد سروری و مستحقّ مهتری باشند،  
و میان ابنای ایّام، مقدّم و پیشوای اقوام گردند، و ذراری او

دراری برج بزرگواری شوند؛ و به واسطهٔ اعقاب نامدارش نام او و احقاب بی حساب باقی و پاینده ماند؛ چنانکه صورت حال تومینه قان است که از اوزوغ با فروغ او خانان صاحب دولت و پادشاهان مهیب صولت، که هر يك مهر سپهر کامکاری و مرکز دایرهٔ بختیاری بودند، بادید آمدند؛ و ذکر ایشان به واسطهٔ وجود مبارك پادشاه اسلام، سلطان محمود غازان خان، خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ که مهر سپهر آن خاندان و شمع جمع آن دودمان است ابدالذهر باقی و مستدام خواهد ماند اِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ.

۵

### داستان تومینه خان

و آن بر دو قسم است

۱۰

[قسم اول] در مقدمهٔ احوال او و فرزندان و ذکر شعب

و نسب ایشان

تومینه خان جد چهارم چینگگیز خان است و به مغولی جد چهارم را بودا تو گویند. و نه پسر عاقل کافی بهاذر داشته، و از هر يك شعبه و قومی معتبر مشهور پیدا شده، چنانکه این زمان هر يك از آن اقوام بیست و سی هزار خانه باشد، که عدد ایشان از مرد و زن به صد هزار آدمی برسد؛ و این معنی را بر خلاف و گزاف حمل نباید کرد چه سبب آنکه عادت مغول از قدیم باز آن است که اصل و نسب خود نگاه دارند، و هر فرزند که در وجود آید، چون ایشان را ملتی و دینی نیست که همچون دیگران او را بدان ارشاد کنند؛ پدر و مادر، او را ذکر قبیله و نسب تلقین کنند و این قدر ضابطه همواره نگاه داشته اند. و این زمان نیز آن ضابطه پیش ایشان همچنان معتبر است، و بنزد اعراب نیز همین طریقه معین

۲۰



و مقرر است؛ که هریک از این شعبه نه‌گانه کدام اسم و لقب یافته، و اکنون فرزندان و نوادگان ایشان بدان موسوم و منسوب‌اند. و این پسران نه‌گانه، پنج بزرگتر از يك مادر بوده‌اند و چهار از مادری دیگر. و اسامی ایشان و نوادگان هر شعبه بر این موجب است که مفصل می‌گردد:

۵

### آنانکه مهتراند و از يك مادر وجود آمده‌اند /

/104

پسر اول: چاقسو، او را بخشی نیز گفته‌اند، که قوم نوباقین و اقوام اوزوت و منگقوت از نسل وی‌اند، و او را پسران بوده‌اند، و بزرگتر که قایم مقام شد بورون بوده، و پسر بزرگتر او چوچیه، و پسر بزرگتر او [مزگپتی و پسر او] سوكا بیکی که قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

پسر دوم: بارین شیلتوقا بیچی که قوم... از نسل وی‌اند و او را يك پسر بوده، اوزوم نام، و او نیز پسری داشته نام او چائوردای بایجو بوده، و پسر او شیبای که قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

۱۵

پسر سوم: قاچولا، که قوم بزولاس از نسل وی‌اند، و پسر مهین او آردمتوبزوله [بوده]، و پسر بزرگتر او [توداپین و پسر بزرگترین او چوچیه و پسر بزرگتر او] بولوقان قلچ که قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

پسر چهارم: سم‌قاچئون، که قوم هدرکین از نسل وی‌اند، و پسر او آدازکپدای بوده، و پسر مهین او نام ناوقون، و پسر ناوقون، هوقو و پسر بزرگتر او بورجو، که این پسر قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

۲۰

پسر پنجم: بَاتْ کِلْگَنی، که قوم بُودات از نسل وی اند، و پسر  
مهین او کُولْگان مِرْگان، و پسر بزرگتر او تازُقوتائی قورپدائی  
چُرْقیدائی، که او قعدود پسران چینگگیزخان بوده است.

### آنان که کمتر اند، و از مادری دیگر آمده

۵ پسر ششم: قَبْلْ خان [است] که نسب چینگگیزخان با وی  
می رود، و چند شعبه دیگر از وی منشعب شده، و چون ذکر هریک  
خواهد آمد، اینجا اطناب نمی رود.

پسر هفتم: اودوزبایان که قوم [جوزیات] از نسل او بادید  
آمده اند.

۱۰ پسر هشتم: بُولْچار دُوقلان، که قوم دُوقلات همه از نسل  
وی اند.

پسر نهم: ییسوتائی، و او را جُوچی ناَقو نیز خوانده اند، که  
قوم ییسوت از نسل وی اند و اوتچِگن بوده و معنی اوتچِگن پسر  
کوچک است [که در خانه و یُوزت مانده باشد، یعنی خداوند آتش  
۱۵ و یُوزت بوده است].

و مجموع این پسران مذکور را برادران و برادرزادگان بسیار  
بوده اند و اقوام بسیار شده، تمامت بَهاذُر و معتبر، لیکن آنانکه  
بزرگتر و قایم مقام بوده اند، نام ایشان نبشته شد، و از آن دیگران  
معلوم نیست.

۲۰ و نام فرزندزادگان بزرگ تومینه خان، که هریک قایم مقام  
پدر خود گشته اند، جهت آن نوشته آمد تا معلوم گردد که هریک  
از ایشان قعدود کدام فرزند و نواده قَبْلْ خان است تا بطن پنجم او  
که فرزندان چینگگیزخان اند، و تا به فهم آسان رسد، اسامی ایشان

مفصل بر جدول نهاده شد، بر این هیأت: / 105

و تمامت این شعب و اقوام مذکور، بنده چینگگیزخان شده‌اند و این زمان نیز راه بندگی دارند.

- و بعضی از ایشان کوچهای نیکو داده‌اند و بعضی با مخالفان و دشمنان یکی شده، و عاقبت الامر سزای خود یافته، بیشتر را ۵ کشته، و بازماندگان از جمله بندگان شده‌اند، چنانچه در داستان چینگگیزخان مشروح بیاید، و بعضی از حکایات ایشان در هر شعبه‌ای یاد کرده شد، از آنجا مطالعه باید کرد تا معلوم گردد.

[قسم دوم] در صورت تومبته‌خان و خاتون او و شعب فرزندان او

- تومبته‌خان را به موجبی که در قسم سابق گفته آمد، نه پسر ۱۰ بوده چنانچه اسامی ایشان مفصل ذکر رفت؛ و این زمان شعب ایشان و فرزندان ایشان غیر فرزندان قبل‌خان که چون از اجداد چینگگیزخان است داستان او علی‌حده خواهد آمد، کشیده شده بر این مثال:

صورت تومبته‌خان و خاتون و شعب فرزندان /

## داستان قَبْل خان بن تُوْمِنَه خان

و آن بر دو قسم است

### قسم اول

در دیباجه احوال او و فرزندان و شعب ایشان

۵ قَبْل خان جدِ سوم چپَنگِگِز خان است و مُغولان جدِ سوم را اِلِپَنچِیک خوانند؛ و از او قبایل و شعب بسیار متولد و منشعب گشته اند، و فرزندان و نوادگان او را قِیات خوانند.

و پسر بزرگتر او اُوکِپَن بَرَقاق بوده. و معنی اُوکِپَن دختر است. و از آن جهت که به غایت کمال خوب چهره و پاکیزه بوده، چنانکه ۱۰ خداوندان نظر در حسن منظر [و شمایل] او واله و حیران گشتندی و رویی بزرگ گشاده بغایت گرد و غبغبی تمام داشته، او را اُوکِپَن بَرَقاق گفته اند؛ و هم در جوانی نمانده. و پسرى داشته قُوْتُقُتُوْیُوْزکِی نام، و پسر او سَچَه بیکِی بود، و تمامت قِیاتِ یُوْزکِپَن از نسل وی اند. و حکایت مخالفت ایشان با چپَنگِگِز خان در موضع ۱۵ خویش خواهد آمد.

و چون اقوام تاتار بنده و متابع پادشاه خِتاى، اَلْتان خان بوده اند، و به سبب آنکه قَبْل خان اِلِچِیان او را کشته بود، میان ایشان عداوت راسخ گشته، و نیز فرزندان قَبْل خان را به سببی که ذکر آن خواهد آمد، با اقوام تاتار خصومت و محاربات افتاده، از ۲۰ این روی، همواره در کمین و انتهاز فرصت می بودند. ناگاه

فرست یافتند و او کین برفاق را بگرفتند و پیش آلتان خان فرستاد فرمود تا او را به میخ آهنین بر دراز گوش چوبین دوختند تا هلاک شد.

و پسر دوم او برتآن بهادر بوده که جد چینگگیزخان بود، و ذکر احوال و شعب فرزندان او در داستان علی حده، متعاقب خواهد آمد.

و پسر سوم قوتو قوتومونگیر، که از نسل او اقوام بسیار بوده اند و پسری داشت نام او تاییچو که بعضی قیات از نسل وی اند.

و پسر چهارم، قدآن بهادر که اقوام و امرای بسیار از نسل او بوده اند، و حکایات [ایشان بسیار است.

و پسر پنجم قوتوله قان، و او با وجود برادران، بعد از پدر پادشاهی کرده و حکایت [او طولی دارد؛ و هر چند در مبدأ حال با چینگگیزخان متفق بوده، بعد از آن با او نگ خان یکی شده، و آن حکایت در داستان چینگگیزخان به موضع خویش بیاید.

و پسری بزرگ داشته که قایم مقام او شده، نام او جوجی خان با هزاره خود با چینگگیزخان متفق بوده، و به لشکر او منضم شده.

و پسری دیگر داشته نام او آلتان، و در اوایل با چینگگیزخان متفق بوده، و بعد از آن به واسطه آنکه در وقتی که چینگگیزخان با قوم تاتار جنگ می کرد، قرار کرده بودند که به غنیمت مشغول نشوند، و او به سخن خویش وفا نکرد، چینگگیزخان غنیمت از او باز گرفت. برنجید و پیش او نگ خان رفت و عاقبت الامر هم بر دست لشکر چینگگیزخان کشته شد.

و پسر ششم او تودوگان و تچگین بود. و وضع قبل خان و خانوش

و شعب فرزندان ایشان بر این هیأت است که مثبت می شود،  
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ/.

### قسم دوم

در حکایات قَبْل خان و فرزندان او و جنگها و مصافها که ایشان کرده اند، آن مقدار که معلوم شد

- اما از آن قَبْل خان قضایا و حکایات بسیار است، و او پیش اقوام مُغول ناموس و اعتباری تمام دارد، و پادشاه و پیشوای اقوام ۵ و اتباع خود بود. و چون او و تمام فرزندان، [بَهادر و مبارز] و بغایت دلیر و توانا بوده اند، آوازه ایشان به ولایت [خِتاّی پیش] آلتان خان و امرای او رسیده بود، و در نظر او بزرگ و معتبر آمده. خواسته که به وی وسیلتی جوید و از جانبین جاده یگانگی و دوستی مسلوك باشد ایلچیان را به استدعای او فرستاده. ۱۰
- و چون آنجا رفت، آلتان خان او را تمکین و احترام تمام کرد و طعامهای لذیذ گوناگون و شرابهای خوشگوار بی اندازه حاضر گردانیدند. و چون اهل خِتاّی به مکر و غدر منسوب باشند، و خصمان قوی را در خفیه به حیل قصد می کرده اند و به دارو دادن شهرت داشتند، قَبْل خان توهم و تخیل کرده که زهر در آش به وی ۱۵ دهند؛ هر لحظه به بهانه آسایش بیرون می آمد و آمد شدی می کرد. و چون هوا گرم بود، به اسم آنکه تا خنک گردد در آب می رفت؛ و ادمان کرده بود که آن قدر زمان که سر گوسفندی بخورند در زیر آب درنگ کردی بر موجب معتاد در میان آب می ایستاد و استفراغ تمام می کرد و باز پیش آلتان خان می رفت؛ ۲۰

و بر قاعده آتش و شراب بسیار می‌خورد. ختایپیان تعجب می‌نمودند و می‌گفت خدای تعالی او را صاحب دولت و شوکت آفریده که قوت آن دارد که از [آتش و] شراب بسیار ممتلی و مست نمی‌شود و قی نمی‌کند.

۵ بعد از آن روزی سرمست بود، دست‌زنان و پای‌کوبان در پیش آلتان‌خان رفت و ریش او بگرفت و با وی مذلت کرد. چون امرا و کزیکتائان آن جرأت و انبساط دیدند، گفتند این چه استخفاف است که با پادشاه ما می‌کند، و قصد قبل‌خان کردند. او چون آلتان‌خان را شادان و خندان دید، به تلطّف پیش آمد و گفت: گستاخی کردم و جرأت نمودم، اگر آلتان‌خان مرا در گناه می‌آورد و اگر زنده می‌گذارد، او داند. اختیار از دست من برفت و کاری و حرکتی که کردم [کردم].

آلتان‌خان چون پادشاهی متحمل بود و عاقل، دانست که قبل‌خان را قبایل و اتباع بسیار است، اگر او را بدین خسرده قصد کند، ۱۵ من بعد آقا و اینی او از سرِ عداوت، به مکافات و مجازات برخیزند و منازعت و خصومت دراز گردد. آنرا بر ظرافت و بازی حمل کرد و خشم فرو خورد از سرِ آن درگذشت. فرمود تا از خزانه‌چندان زر و جواهر و جامه بیاوردند که هم بالای او شد، و تمامت به‌وی داد و او را به اعزاز و اکرام هرچه تمامتر بازگردانید.

۲۰ امرا در خلوت با آلتان‌خان گفتند او را اجازت انصراف دادن و کار او مهمل گذاشتن مصلحت نیست. در حال بر عقب او ایلچی فرستاد تا بازگردد. قبل‌خان گفت سخنی و کینگاچی که میان ما و ایشان بود، تمام شد و به اجازت جدا شدیم. این طلب چه معنی دارد! و اجابت نکرد و سخنیهای درشت گفت، ایلچیان بازگشتند. ۲۵ نوبتی دیگر آلتان‌خان باز به طلب او ایلچی فرستاد. قبل‌خان از



خانه بیرون بود؛ و خاتونان با ایلچیان گفتند که او رفته است تا پسران و عروسان را بیارد.

- ایلچیان مراجعت نمودند و در راه قُبُل خان را دیدند که با چند نُوگر به تعجیل می‌رفت. او را بشناختند و بگرفتند و بردند. در راه به خانه آن‌دای خود سَالجیوتای رسید. سَالجیوتای چون قضیه ۵ معلوم / کرد، گفت همانا ترا به نیکی طلب نداشته باشد و قصد تو کند. و اسبی آیفَر خنگ دهنده داشت، بدو داد و گفت: هنگام فرصت، تازیانه زن و بدوان که ایشان به تو نرسند.
- ایلچیان در شب پای او در رکاب می‌کشیدند. روزی فرصت یافت و عنان باز کشیده اسب را بدوانید و بگریخت، و ایشان در ۱۰ وی نرسیدند. تا به خانه رسید. ایلچیان بر عقب پیامدند، و عروسی که از قوم قُورُلَاس خواسته بود متی نام، خرگاهی نو آراسته داشت. آن را از برای ایلچیان زده، و ایشان را فرود آورده، و بعد از آن جهت آنکه پسران حاضر نبودند، با عروسان و خدم گفته که شما را برای آن سته‌ام و چندین خدم و حشم به جهت ۱۵ آن می‌دارم که در چنین وقتی که خطر جان است جمله با من موافقت نمایید تا این ایلچیان را بکشیم؛ و اگر عذر آرید شما را بکشم. چون ختایان قصد من می‌کنند و زنده نخواهم ماند، اول کار شما بسازم. چه گفته‌اند که مرگت به انبوه خوش است. جمله متفق شده‌اند و با او قصد ایلچیان کرده و ایشان را کشته، و از آن ۲۰ قضیه جان به سلامت بیرون برده. بعد از مدتی قُبُل خان رنجور شد و بمرد؛ و السّلام.

### و اما حکایت پسران او

چنان است که جمله بَهاؤر و مبارز و دلاور بوده اند، چنانکه هیچ کدام روی از لشکرهای جرّار نگردانیده اند، و هیچ یاغی را با ایشان مجال و قوّت برابری نبوده، و حکایات بَهاؤری ایشان بسیار است. ۵

و از جمله حکایات ایشان یکی آن است که چون بغایت بَهاؤر بوده اند، در حال مصاف با دشمن از نوگزان جدا شده در گوشه ای می ایستادند. کسانی را که بر نوکران ایشان دوانید [ند]ی، می شکستند و اموال ایشان را غارت کرده به خانه های خود می بردند. ۱۰

و اکثر آن بودی که تا ایشان به خانه رسیدندی، زنان ایشان را از گریه اشک در چشم نماندی. چه بواسطه آنکه عظیم دلاور و متهوّر بودند، از مخاطره ایشان ترسیدندی، ولیکن پیش ایشان باز ماندی. پیش ثوقا از قوم بُرولاس بر در باز ماندی، بعد از آن ۱۵ قَدّان بَهاؤر و قوتله قان جداگانه به زمین قورلاس به یورت های خود روند. ولورئک ملتانک و بورتاق بهادر آموخته بودند که همواره قوم بیات قورلاس را می دوانیدند و بر آن چیره گشته. در آن وقت ناگاه در رسیدند و آغاز فتنه کردند. قَدّان بَهاؤر به مادیانی برنشسته بدوانید، و یکی از ایشان را بینداخت و اسب او را ۲۰ بیاورد. ایشان چون چنان دیدند، گفتند که اینها چه قوم اند که چنین کارها می توانند. مگر از قوم بیات قورلاس نیستند؛ و دیگر آنکه زنان ایشان دویده برابر لشکر می آیند؛ و گله بانان ایشان نیز بی تحاشی به جنگ می آیند. و فرمود تا کسان ایشان انتظار جمع شدن لشکر کنند، و از یکی از آن زنان که دوان پیش لشکر باز

- می آمدند پرسیدند که اینها چه قوم اند؟ گفتند ما از قوم اوگلات ایم.  
ایشان تعجب نمودند که اوگلات چه قوم باشند!
- بعد از آن قَوْلَهُ قَاآن وَ قَدَّانُ بَهَادُرْ با بیست نُوگر که داشتند،  
نیزه را راست کرده بر لشکر دوانیدند. لشکریان با خود گفتند  
اینها چه کسان اند که چنین دلیر می آیند. کار ایشان بازیچه نیست. ۵  
بعضی گفتند که اینها آن کسان اند که یکی از ایشان تنها بر ما  
دوانید و مرد انداخت و اسب بزد، آنک او است که می آید. لوروك  
ملسائك و نورتاق بهادر گفتند که در میان این هزار مرد بَهَادُرْ و  
دلاور باهم بیاید دوانید؛ و عنان برتافتند و به جنگ آمدند. و  
قُوْثُولَا قَاآن نیزه را چنان بر توروك قلتانك زد که از جوشن بگذشته ۱۰  
به گوشت بازو فرو رفت، و بر جوشن و بن شانه گذر کرده در  
ساق پایش نشست. او از سختی زخم چنان قوت کرد و دفع افتادن  
را چنان عنان بکشید که زبان اسب به دهنه لجام بریده شد و او  
بیفتاد؛ و هم در پی قَدَّانُ بَهَادُرْ بورتاق را بیفگند.
- و چون کودکان و قفاداران ایشان مردانه بودند هر دو به سلامت ۱۵  
از میان لشکر بیرون آمدند. و توروك مثلناتك عذر آورده که من  
در دامن قَوْلَهُ قَاآن نظر تعجب می کردم. / ناگاه در پای اسب سپید  
خود افتادم؛ و اسب او را خاقانچین گفتندی.

### دیگر حکایت آنکه

- قَدَّانُ تاپیشی به تودو و رملکه حلن از قوم مَرگیت ایلچیان فرستاد ۲۰  
و پیغام داد که با هم اپل شویم و پشته های بلند پهن را با هم زیر  
پی کنیم و در طرف شاهراهها را باهم بسپیریم و با یکدیگر متفق  
باشیم. چون ایلچیان پیغام رسانیدند، جواب ناگفته به کارد تیز

کردن مشغول می بود. ایلچیان پرسیدند که ای آندۀ تویان چه معنی دارد که کارد تیز می کنی و جواب ما نمی گویی؟ تودوور گفت: کارد برای آن تیز می کنم تا آن يك چشم قَدَّانْ آندۀ را بدان برکنم.

ایشان بازگشتند و آن سخن را به قَدَّانْ بَهاذر رسانیدند. قَدَّانْ گفت: سخن سخت آغاز فتنه باشد. ما تا غایت جنگ نخواستیم. آغاز ایشان کردند. بعد از آن گفت: اگر من ترا از سیم دوانیدن بیرون گذارم چه مرد باشم و اسب شقولان رنگ خود را یال برید و بینداخت، و از طرف دست راست پیش قُوتله قَاآن که آقای او بود کس فرستاد؛ و از دست چپ به قُودایِ خویش آرپغ چپنه پیغام داد؛ و سوم روز لشکر ساخته برنشست؛ و تودوور سلکه حیکین را زنده بگرفت. و پسر او تُوقتای در آن مصاف نه زخم خورده بود، با میمنه لشکر به در رفت و بگریختند.

و قَدَّانْ تاپیشی با تودوور گفت: ای آندۀ، تو پریر چشم مرا به دهان برمی کنی. امروز من آن ترا به دست برمی کنم. و چشمش را برکند و بکشت؛ و میسرۀ لشکر او را گرفته فرو آمد.

و تُوقتا بعد از سه سال چون زخمهای او درست شده بود، لشکر خود را بیاراست و ایلچی نزد قَدَّانْ فرستاد، که مُغولان پیش از این زمین مصاف و روز جنگ را معین کرده، جنگ کردند. ما نیز این زمان همان قاعده مصاف دهیم.

۲۰ چون ایلچیان برسیدند، قَدَّانْ تاپیشی تمامت امرای خود را جمع کرد و قِمْپز بسیار حاضر گردانیده، و در آن قُور پلتای گفت: ای امرا، بسیار اندیشه کنید و کِنگاچ کرده، ایلچیان را جواب گوید. هیچ یکی جوابی نگفتند. قَدَّانْ گفت: اسب کرگان خود را دانسته گذاشتم، و مادران ایشان را بکلی دوشیده پیش شما آوردم. ایلخان را جواب گویند. هم نگفتند. به عبارتی دیگر سخن

کرد و گفت: ایلچیان اولوس آمده‌اند. جوابی معین نگویید، چه این جمعیت برای مصلحت ساخته‌ام. همچنان هیچ جواب نگفتند. قَدَّانْ تاپیشی چون چنان دید با ایلچیان گفت: من چنین جمعیتی ساختم و امرای دلای را جمع کردم. چون جوابی نمی‌گویند، شما نیز بازگردید.

۵

و در آن حال آقای او آدال قانْ گفت: ای قَدَّانْ تاپیشی، چرا تو جواب نمی‌گویی و به دیگران حواله می‌کنی؟ و بعد از آن به برادای ساچان که مردی اوزغوتای بود گفت: ای دمنه صفت چاپلوس، چند دمنگی و چاپلوسی کنی، در حالتی که سیزده ساله بودی با تاتار، که مقدم ایشان کوتون باراقا و جالی بوقا بودند نه مصاف کردی؟! اکنون نیز همان معنی دارد. به آقایان و بزرگان حواله می‌کنی تا نیک مردی خود را پیدا گردانی؟! نبینی کلنگ با همه بزرگی علف و گل می‌خورد، و شاهین بدان کوچکی گوشت و چربی! سخن بی‌فایده چه وجه دارد؟! از کشتن و زدن و گرفتن باید گفت.

قَدَّانْ چون این سخن بشنید با ایلچیان گفت که با توتای ۱۵ بگویید که دو قوچ برهم زنند، تا یکی مجروح و شکسته نگردد از هم جدا نشوند، و اگر بازگردند باز سرو زنند تا یکی مجروح شود. حال تو همچنان است، می‌خواهی که کینه پدر خواهی. تا تو سر چه کنی؟! مرا بر دست راست قوتلاقان نام آقایی بهادر است. از زمین غورقوناس جوبور که مسکن دیوان است که از شوکت آواز ۲۰ او صدای آن کوه‌های بلند ضعیف نماید، و از قوت پنجه وی پنجه خرس سه ساله سست می‌گردد، و از صولت حمله او آب سه رودخانه در جنبش می‌آید، و از زخم و ضربت او فرزندان سه مادر در گریه می‌آیند.

و بر دست چپ قودایی هست آریق‌چینه نام، که چون در بیشه ۲۵

انبوه شکار می کند گرگت کبود را می گیرد / و بر زمین می زند، و ۱۰/ سر و دست پلنگ را درهم می خاید و سر و گردن شیر را درهم می شکند، و اصل او از زمین اُذَارْ جُوبُور باشد که هم مسکن دیوان است.

۵ و بر قلبگاه لشکر قَدَّان تاپیشی نامی است که اگر بز کوه و کمر حمله کند دست و پای خطا نکند. چون ما هر سه باهم جمعیت کنیم او را از ولایت و مقام او براندازیم، و از خان و مان و خیل و حشم جدا گردانیم. اکنون اگرچه سخن دراز شد، اما شما فرزندان را که ایلچیان اید از برای آن فرستادند که از همه اُولوس ۱۰ فهیمتر و نیکوترید. باید که این سخنها را فراموش نکنید و بگویید. اکنون همچنان کنیم و جنگ کنیم.

بعد از آن چون ایلچیان را بر نشانند و روانه گردانیدند، قَدَّان تاپیشی گفت: ای امیران، بسیار بر بسیاری شما اعتماد کرده سخنهای بزرگ گفتم. گوتا جواب که فرستادم صواب بود یا خطا. ۱۵ و دیگر باز اُورْغوتای به بردای ساچان گفت: همچنان که کسی بر عقبه صعب بیراه راه تواند یافت و از آب بزرگ عمیق تواند گذر یافتن، بی خطا و عین صواب گفتی.

آنگاه قَدَّان تاپیشی گفت: پیش از آنکه خصم بیاید و بر در خانه بایستد، می باید رفت و بر در خانه خصم ایستادن. در جواب ۲۰ این سخن جوانان باوُرچیان و کاسه داران گفتند: چون ایشان از قَراسلنگه که مقام ایشان است به قرااوانان که مقام ما است آیند، ایشان را سر بکوبیم و بمیرانیم. قَدَّان تاپیشی گفت: ایشان خود کدام عاجزانند! اما گفته اند در مصاف دادن سخن بزرگ نمی باید گفت و بالای مرتبه خود پای نباید نهاد. شما سخن بزرگ ۲۵ می گوید. مگر ما را که به دوال ماند و دست و پای ندارد سر

توان کوفت. دشمنی که او را دست و پای باشد کی گذارد که او را سر بکوبیم؟! شما می‌گویید چون ایشان اینجا آیند، بعد از آن جنگ کنیم. مرد سیر متنعم مشیت محکم نتواند زدن مگر بر کاغذ تواند گذرانید. و اسب فربه گرد پشته تواند گردید و بر سر بالا نتواند دوید!

۵

مصلحت در آن است که اسبان ما را به آرزوی علفهای تازه ایشان، و جوانان نورسیده را به آرزوی خوردن حصه‌های گوشت ایشان بدوانیم. چه اگر ایشان اینجا آیند در حال مصاف، خان و مان و زن و فرزند در خاطرهای شما بگذرد و شما را مشوش و دودل گرداند. و همگنان را معلوم است که پدر من هَمْبَقای قَاآن مرا معین بر سر شما گذاشته و حاکم گردانیده. باید که چون من سوار شوم و عزم آن طرف کنم باز نمانید و مخالفت نکنید. چه اگر مخالفت کنید پیدا باشد که مرا که قَدَّان تاپیشی‌ام چه قدر مضرتی رسد. مضرتی که به تمامت قوم تاپِچِیُوت رسد. و همان روز از جوانب لشکر برنشانند و روانه شد.

۱۵

و چون ایلچیان تُوَقْتای پیغام قَدَّان تاپیشی رسانیدند، او نیز چنانکه عادت [بود] تُوَق را یاغلامیشی کرد و لشکر برنشانند، و به استعدادی تمام برابر آمد. چون جنگ کردند، تُوَقْتای بیکی هفت زخم خورده و با میمنه خود به بالای رودخانه سِلِنْگَه برفت، و قَدَّان تاپیشی بر پی او بدوانید. چون نتوانست رسید بازگشته، و میسره و قلب او را بگرفت و فروآمد. والقصه...

۲۰

و هر شش پسر از يك مادر بوده‌اند نام او، قُوَأُقُولُقُو. قُوَأ پاکیزه باشد و قُولُقُو نام است. و این خاتون از قُنُقِرَات بوده و برادری داشته از او کهتر، نام او سَايِن تِگین. و به واسطه او، قَدَّان بَهَادُر با تاتار جنگهای بسیار کرده.

۲۵

و آن قضیه چنان است که وقتی ساین تگین رنجور شد، و قامی از قوم تاتار، چیرقل بُودی نام را، جهت معالجه او طلب داشتند؛ و قاملامپشی کرده، و او نماند. قام را چیزی بدادند و باز خانه فرستادند. بعد از آن آقا و اپنی ساین تگین رفته اند و آن قام را کشته. و به سبب آن پسران قبل خان را قودایی ساین تگین ضرورت گشته با اقوام تاتار جنگ و مقاتلت کردن. و در موضعی که آن را نرآن سنگدان گویند مصاف داده اند.

۵ قَدَان بَهَادُر و مَتر بَهَادُر، از تاتار به بعد آنکه قوئالی بزرگ برسد، برابر همدیگر ایستاده اند و بانگ زده و جنگ خواسته. ۱۰ قَدَان بَهَادُر نیزه / برداشته و برابر مَتر آمده، و [سنان] ۱۱۱۷ چنان بر زین کوهه او زده که شکافته و به اندام [او و] اسب او رسیده و زخم کرده، و مرد و اسب را هر دو انداخته. و مَتر مدت سالی به آن زخم مبتلا بوده، و چون صحت یافته، باز به موضعی که نام آن بوله ایلگیت است، ایشان هر دو، دیگر بار جنگ کرده اند. ۱۵ و قَدَان بَهَادُر نیزه را چنان بر پشت مَتر زده که از شکم گذشته و او را کشته.

و در آن مصاف بوده که پدر هوسون ابوگان، قاین مین، که از جانب قَدَان بَهَادُر بوده و اسب او را تیر بر گردن زده بودند و کشته، پیاده می آمد، و ده سوار نیزه دار می آمدند روی به ایشان نهاده، و به زخم شمشیر جمله را گریزانیده، و مظفر و منصور بیرون آمده. و بعد از آن قضیه پسران قبل خان با تاتار مصافها کرده اند. و ذکر آن حکایات و دیگر بَهَادُرپها که ایشان کرده اند، متعاقب می آید.

و از جمله شش پسر قبل خان، قوئله قان پادشاه شد و مدتی ۲۵ خانی کرد؛ و هرچند برادران او تمامت بَهَادُر بوده اند؛ او به قووت



و شجاعت از ایشان زیادت بوده، و شعرای مغول در مدح او اشعار بسیار گفته‌اند و صفتِ شجاعت و بهادری او کرده.

و می‌گویند آواز او چنان بلند بوده، که صدای بانگ او از هفت پشته می‌گذشته، و به صدایی که با کوه و کمر افتد مانده بود؛ و پنجه‌های او مشابه پنجه‌های خرس؛ و آدمی‌ای را که از آن ۵ درشت‌تر و باقوت‌تر نبود، به دو دست برگرفتی و بر مثال تیر چوبی، بی‌تعب [و زحمت] دو تا کردی و پشتش را بشکستی.

و چنان آورده‌اند که در شبهای زمستان درختها بر آتش نهاده و برهنه بر کنار آن بخفتی و از [آن] آتش که می‌سوختی، اخگرها ۱۰ بر اندام او افتادی و سوختی، و او بدان التفات نکردی؛ و چون بیدار شدی پنداشتی که شپش او را می‌گززد. اندام را بخاریدی و باز در خواب شدی. و خورش او هر نوبت گوسفندی آرکِ بزرگ بودی و يك آرْقوتِ بزرگ قِمِیز، و هنوز سیر نگشتی.

و به سبب آنکه اقوام تاتار برادرش اُوکینْ بَرَقاق را و عم‌زاده ۱۵ پدرش هَمَبَقای قآن را، که پسرزاده چَرَقَه لپَنگُوم بود گرفته، پیش اَلْتان خان فرستادند تا بر آن صفت که ذکر رفت هلاک کرد؛ لشکر کشید و به ختای رفت و با اقوام و لشکر اَلْتان خان مصافها داد، و بعضی از ولایت او را غارت کرد. و چپَنگُگیز خان به وقتی که عازم ولایت ختای شد و به جنگ اَلْتان خان برمی‌نشست، به حضرت ۲۰ ربانی تضرع کرد و گفت: سبب آنکه پادشاهان ختای، هَمَبَقای قآن و اُوکینْ بَرَقاق و قَدّانْ بَهادر، [که] آقایان من بودند کشته‌اند و بر ایشان ظلم کرده؛ به مکافات ایشان می‌روم و از تو خدای بزرگ یاری و نصرت می‌خواهم. و بعد از آن برنشسته و روان شده. والسلام.

حکایت رفتن قُوتلَه قَاآن به جنگ اَلْتَان خان پادشاه خِتای  
 به قصاص خون هَمَبَقای قَاآن و شکستن لشکر خِتای و  
 گرفتن اُولجَه های بسیار و افتادن او به دست قوم دُوربان  
 به گاه مراجعت و خلاص یافتن و رسیدن به خانه، در حالی  
 که تعزیت او خواستند داشت.

۵

هَمَبَقای قَاآن پسرزاده چَرَقَه لَپَنگُوم، پسر سُوَرَقُد و چپَنَه که در  
 آن زمان پادشاه قوم تَايِچِپُوت بود، پیش اقوام تاتار رفته تا از  
 دختران ایشان یکی را جهت خویش اختیار کند. ایشان رنجیده اند  
 که چگونه دختران ما را چنین خواهند. او را با چند نُوکر گرفته اند  
 و چون متابع و مطیع اَلْتَان خان بودند، پیش او فرستادند. اَلْتَان خان  
 فرمود تا به موجب عادتی که داشته اند، او را بر دراز گوش چوبین  
 دوزند تا بمیرد.

در حالتی که او را به سیاستگاه می بردند، بُولغُچِی نام از  
 نُوکرانِ خود را پیش اَلْتَان خان فرستاده و پیغام داده که مرا به  
 ۱۵ مردی و هنر و چَرِپِک خود نگرفته ای، و دیگران مرا گرفته پیش  
 تو آوردند. مرا بدین خواری و زاری می کشی، و قَدآن تاپیشی و  
 قُوتلَه قَاآن / و تُوَدای و پسران یِسُوگای بَهادر، سرور و آقا و  
 ۱۱۲/ اینی اقوام و اُلوسِ مُغول را دشمن می گردانی و ستیزه می انگیزی.  
 هرآینه به مکافات و قصاص خون من برخیزند ترا مصلحت  
 ۲۰ نیست.

اَلْتَّانْ خان از سر بی التفاتی و استهزا گفته است: هم تو که این پیغام فرستاده‌ای، برو و آن جماعت را خبر کن. و چون هَمْبَقای قآن را کشته، بُولُغاچی مذکور را اُولاغ داده روانه گردانیده تا خبر کشتن او به اقوام وی برساند. در راه به قوم دُوربان رسید و اُولاغ خواست، ندادند. با ایشان گفت: اگر فردا روز، لشکرهای ما مانند کوه گران و آب روان این جایگه نیارم، چه مرد باشم! مبادا پشیمان گردید و گویند چرا سخن بُولُغاچی قبول نکردیم. بدو التفات نمودند، و اُولاغ خَتائیایان بگذرانید. چون اسبان خسته شدند، در راه بگذاشت و پیاده برفت؛ و حال هَمْبَقای قآن که چگونه کشته شد، با پسرش قَدآن تاییشی و پسر او تودای و قوتله قآن که پادشاه آن قوم بود، و پیسوگای بَهادر که عم‌زاده پدر هَمْبَقای قآن بود، بشرح تقریر کرد.

و شجره نسب این جماعت مذکور بر این نمط است:  
 هَمْبَقای قآن بن سُرُقد و چینه بن چَرَقَه لینگُوم بن قاید و خان.  
 قَدآن تاییشی بن هَمْبَقای قآن.  
 تودای بن قَدآن تاییشی بن هَمْبَقای قآن.  
 قوتوله قآن بن قَبُل خان بن تومینه خان بن قاید و خان.  
 پیسوگای بَهادر بن بَرَتان بَهادر بن قَبُل خان بن تومینه خان بن قاید و خان.

چون خبر بدیشان رسید، قَدآن تاییشی و تودای و پیسوگای بَهادر باتفاق با اقوام و اُلوس بسیار مُغول کِنگاچ کردند که به مکافات و قصاص خون هَمْبَقای قآن برنشینند. و قوتوله قآن را به خانی معین گردانیده، جمله لشکرها با وی گراییدند و به جانب خَتای رفتند. و چون آنجا رسیدند، جنگ کردند و لشکر اَلْتَّانْ خان را بشکستند و بسیاری از خَتائیایان بکشتند و غارت کردند، و

اولجّه‌های بی‌اندازه که گرفته بودند بر لشکر بخش کرده انصراف نمودند.

و قوتله‌قآن جریده در راه قوشلا‌میشی کرده می‌آمد. قوم دُوربان چون او را جریده دیدند، فرصت یافتند و لشکر کردند و ۵ در میانه راه او را بزدند و لشکر و نوکران او پراکنده گشتند. و او گریخته می‌رفت تا به موضعی رسید که وَحَلٍ عظیم بود. اسب را در آن راند و فروخته در گل بماند. او یک پای را بر زین نهاده، [چست] به کنار آب جست. و یاغی که بر عقب او می‌آمد، بدان طرف رسیده و آواز داده که مرد مُغُول چون از اسب جدا شد ۱۰ چه تواند کرد؟! به لطف و خوشدلی بازگردد. او التفات نکرده و تیری چند به ایشان انداخته و دور گردانیده. و باز به کنار آب آمده و موی پیشانی اسب گرفته و بی‌زحمت و مشقت از گل بیرون کشیده و به صحرا انداخته، و در حال برنشسته و روان شده. و یاغی از آن جانب آب مانده. و پیش از آنکه قوتله‌قآن به خانه ۱۵ رسد، لشکر و نوکران او [که] منهزم شده بودند به خانه رسیده‌اند. و چون او متعاقب نیامده، ایشان را محقق نموده که او را کشته باشند.

پیسوگای بهادر آش ترتیب کرده و پیش کسان هَمَبَقای قآن، قَدّان‌تاپیشی و تودای و خاتون قوتله‌قآن برده، تا خبر واقعه ۲۰ بشنوند و کاسه گیرند. چون بشنوانید، قَدّان‌تاپیشی و تودای به آواز بلند گریه کردند. خاتون قوتله‌قآن گفته که چون جماعت اینیان درآمدند و به هم برمی‌آمدند و پریشان بودند، عجب داشتم تا ایشان را چه حادثه افتاده. و این زمان که شنیدم، باور نمی‌داشتم.

مرا همی نشود این سخن ز کس باور

مگر به خواب درم. وین به خواب می بینم

چه قوتله قان آن است که در حقّ او گفته اند که: آواز او مانند

صدایی است که بر آسمان رسد، و پنجه او مثل پنجه خرس سه

ساله است، همانا او نه آن کس است که اجل او به دست قوم ۵

[دوربان] باشد. ان شاء الله به کاری مشغول شده باشد و ناگاه

برسد.

و قوتله قان / چون اسب را از گل برکشید و می آمد، با ۱۱۳

خود گفت: چگونه آن نامردان با من چنین حرکت کنند، و من از

ایشان چیزی نبرم و تهیدست با خانه روم. بازگردید و در آن ۱۰

حدود گله های ایشان می گردید. آیفری نیکو را بگرفت و گله مادیان

در پیش انداخته می تاخت. و چون بهارگاه بود، در آن صحرا خایه

بط [بسیار] یافت و چیزی نداشت که در آنجا نهد، اوغها را از

پای بیرون کرد و پر از خایه بط از فتراک خود درآویخت، و بر

آیفیر برهنه سوار شد و اسب خویش را می کشید و مادیانان را ۱۵

می راند تا به خانه رسید.

در آن حالت که پیسوگائی بهادر آش برده بود و به تعزیت مشغول

می شدند، چون ایشان را نظر بر وی افتاد، جمله شادمان و خندان

گشتند و خرمیها کردند؛ و تعزیت به تهنیت مبدل گشت. و

خاتون او گفت: نمی گفتم که او چنان مرد نیست که هرکس او را ۲۰

تواند کشت؟!

### شعر

سوار جهان پور دستان سام به بازی سر اندر نیارد به دام

## حکایت

## کِنْگَچِ اقوام تاییچوت بعد از هَمَبَقای قَاآن

چون هَمَبَقای قَاآن را اقوام تاتار به موجبی که شرح داده شد گرفته پیش آلتان خان بردند و او را بکشت، بعد از مدتی خویشان و فرزندان او و امرای تاییچوت جمع شدند تا به جای او یکی را ۵ به پادشاهی نصب کنند. مدتی در آن کِنْگَچ بودند و به هِیچیک رضا نمی دادند. قَدَّان تاییچی به صحرای کوی کِهَر فرو آمد و نزد گورخان، عم او نَگَخان، پادشاه قوم کِرایت رفت. گورخان در کوکاباس قوقاناس بود. ده روز آنجا مقام کردند. به وقت بازگشتن، ۱۰ باوُرچیان گورخان کوزه تراسون پیش آوردند تا کاسه گیرند. قَدَّان تاییچی فرمود تا نوگران او هر یک جرعه ای خوردند و باقی او تمام کرد.

نوگران چون استفراغ کردند، در ایشان اثر نکرد. او استفراغ نکرد و گفت: همانا مرا زهر بهار دادند؛ و رنجور شد و بهارگاه ۱۵ نماند. چون پاییز درآمد، عاقبت الامر روزی جمع شده بودند، با نوردو بِلْگِشی که از جمله عم زادگان ایشان بود و مقدّم و بزرگ قوم، گفتند تو در این باب چه می گویی و لایق و مناسب این منصب که را می دانی؟ او گفت: تازُقوتای قیریلْتُوق بگوید، و او هم از عم زادگان ایشان است، پسر ادال خان. او نیز گفت: من چه گویم، ۲۰ مِتوگان ساچان بگوید.

- و مِئوگان ساچان گفته است من چه گویم، من چو گنجشک بر دام بجهم تا پایم در دام افتد. پرستوی سیاه بر سرِ درخت قَرَاغَنه رفته و در دام نیفتاد. من قَرَاچُویِ بد چه حد آن دارم که سخن گویم، شما پادشاهان سخنان نیکو بپَلِگْ بگوئید تا ما قَرَاچُو مانند اسب کره‌ای که شیر دو مادیان خورد و سیر و فربه باشد، جیر غامِپِشی ۵ کنیم. اگر شما را کِنْگَاج با همدیگر یکی باشد و متفق باشید، همه کارهای شما و تمامت مردم به مراد شما باشد؛ و اگر اتفاق نکنید، انواع تفرقه و خرابی به الوسِ شما راه یابد.
- و در این معنی بسیار سخن مسجع و امثال و نصایح گفته است و گریسته و از میان جمع بیرون رفته. و در آن مجلس پادشاهی ایشان بر سر کسی معین نشده. و بعد از آن هرچند محقق و معلوم نیست که بر چه مقرر گشت، لکن در تاریخ چنان می‌آید که [چون] پیسُوگائی بهادر در جوانی وفات یافت و اقوام تاجیوت با چینگگیز خان مخالفت نمودند، پیشتر از همه تازُقوتائی قیرپَلتوق پسر آدال خان مخالفت کرده و تودای و قورپل بهادر و آجو و هوقوجو و چند ۱۵ امیر دیگر، چنانکه ذکر آن خواهد آمد، بر این قیاس که پیشتر ذکر تازُقوتائی قیرپَلتوق آمده، همانا او را تقدّم و پیشوایی داده باشند. و محقق آن است که بعد از وفات قوتله خان، برادرزاده او پیسُوگائی بهادر بن بَرْتان بهادر، / که پدر چینگگیزخان بود، پادشاهی کرده و هرچند حکایات پسران قبل خان غیر بَرْتان بهادر ۲۰ بسیار است، در این تاریخ بر این مقدار اقتصار رفت، و حکایات بَرْتان بهادر و فرزندان او در داستان علی حده نوشته می‌آید.
- و بالله التوفیق.

## داستان بَرْتان بَهاؤر بن قَبُل خان و آن بر دو قسم است:

### قسم اول

در دریاچه احوال او و فرزندان و شرح و تفصیل شعب ایشان  
 ۵ بَرْتان بَهاؤر جد چینگگیز خان بوده، و به مُغولی جد را اَبُوگَه  
 گویند. و خاتونی بزرگ داشته، نام او سُونیگل فُوجین، از قوم  
 تَرُقوت. و از او چهار پسر داشته:

اولین: مُوَنگدو قِیان نام، و او را پسرانِ بسیار بوده اند، اما  
 ولی العهد و قائم مقام او چینگشوت بوده، و در عهد چینگگیز خان  
 ۱۰ لشکر و قوم و تبع مُوَنگدو قِیان او دانسته، و در وقت جنگ چینگگیز  
 خان با تاییچپوت با لشکر خود ملازم چینگگیز خان بوده.

و بعد از ایشان فرزندان ایشان: کُوه نُو یان و موگتو بَهاؤر  
 [بودند و موگتو بَهاؤر] امیر هزاره و مقدّم قوم مُوَنگدو قِیان بوده،  
 و به واسطه توالد و تناسل در این وقت، مقدار یک تومَان مُغول  
 ۱۵ زیادت از شعبه ایشان هستند، و اکثر آن قوم در دشت قِیچاق پیش  
 تُوَقْتا اند، و امرای ایشان بسیار و معتبر، و در بندگی قَا آن نیز  
 بعضی هستند. و اقوام قِیات بسیار اند، لیکن اینها قِیات علی حده اند.  
 و از شعب قِیات بعضی که معلوم بود مفردا و بعضی حکایات که به ایشان  
 منسوب است، به هر موضع از تاریخ در ضمن حکایات خواهد آمد از



آنجا معلوم گردد.

و پسر دوم نِکُونْ تاپیشی بوده که قوم هُوین از نسل وی اند، و ایشان را هُوینِ اِرْگَن می خوانند. سبب آنکه در وقت چپنگگیزخان دل دگرگون کرده از وی برگشتند و بر قوم تاپیچوت و بیشه رفتند؛ لقب ایشان قوم بیشه شد، بر سبیل استخفاف. و تاپیچوت و چند قوم دیگر به همین نام موسوم بوده اند. و علت آن است که هر قوم را که یُورْت نزدیک بیشه ها بوده، به قوم بیشه منسوب گشته اند.

و چون بیشه ها در ولایتی دور از یکدیگر بوده، قوم و قبیله و شعبه ایشان به هم تعلق نداشته. و اگرچه همه را قوم بیشه گفته اند، به حسب موضع بیشه پیش ایشان معین بوده که هر یک کدام قوم اند.

۱۰

و این نِکُونْ تاپیشی پسران بسیار داشته، بزرگتر که قایم مقام او شده، قوچر نام بوده. تیراندازی بغایت دور و باریک انداز، و بدان صفت معروف و مشهور گشته؛ و تا به حدی دور می انداخته که مَعُولان او را بدان ستایش می کرده اند و مبالغت را [می] گفته که تیر قوچر می گریزد، چنانکه ناپدید می گردد. و این قوچر در وقتی که چپنگگیزخان از پدر طفل بازمانده بود و اقوام او میل به جانب تاپیچوت کرده، با لشکر خود با چپنگگیزخان متفق بود [ه] و مدتها ملازمت نموده، و کوچ پسندیده داده.

و چون چپنگگیزخان با قوم تاتار جنگ می کرد و شرط کرده که به اتفاق به جنگ مشغول شویم و اولجای نگیریم، و بعد از آن آنچه بیایم بسویت قسمت کنیم تا کار جنگ اوسال نشود. پسر قبل خان، آلتان و پسر قوتله خان و این قوچر و عم چپنگگیزخان داریتی او تجکین به قول وفا نکردند و غنیمت گرفتند. چپنگگیزخان بفرمود تا از ایشان باز گرفتند. بدان سبب دل دگرگون کردند. و

۲۰

چون چینگگیزخان را با اُونگخان مخالفت و منازعت افتاد. ایشان  
میل به طرف اُونگخان کردند و جزو عدت گشتند / و ممد و معاون ۱۱۵/  
دشمن شدند و مپیچ فتنه و جنگ گشتند.

و چون اُونگخان مقهور شد، بگریختند و پیش نایمان رفتند،  
و دیگر بار با چینگگیزخان جنگ کردند. عاقبت الامر خدای تعالی ۵  
او را نصرت داد و قوچر و آلتان را نیز بکشت؛ و بدین واسطه از  
قوم و فرزندان او کسانی که مانده بودند و اکنون هستند اعتبار  
و اسمی ندارند؛ و به عدد نیز به نسبت با دیگر خویشان چینگگیز  
خان اندک اند.

و نِگون تاپیشی را پسرزاده ای بود نام او بوگون جاووقات. ۱۰  
چینگگیزخان او را به چفتای داده و با او می گردیده، و فرزندان  
و اقوام ایشان به اوروغ چفتای به هم می باشند و زیادت اعتباری  
ندارند.

پسر سوم، پیسوگای بهادر بود که پدر چینگگیزخان است،  
۱۵ [وقیات] و قیات بُوزچقین از نسل وی اند؛ و معنی بُوزچقین آشهل  
چشم باشد. و اتفاقاً فرزندان که از پیسوگای بهادر و فرزندان و  
اوروغ او تا غایت در وجود آمده اند، اکثر آشهل چشم و زرد رنگ  
بوده اند. و این معنی را بر آن حمل می کنند که آلان قوآ به وقت آنکه  
حامله شد، گفته است که نوری بر مثال شخصی، به شب در برابر  
چشم من می آید و می رود، زرد رنگ و آشهل چشم. چون در هشتم ۲۰  
بطن که پیسوگای بهادر است آن نشان باز یافته اند و به قول ایشان  
علامت پادشاهی فرزندان آلان قوآ که گفته بود این معنی است، آن  
صورت دلیل بوده بر صدق قول او و قرب ظهور آن حال.

و چون حکایات شعبه پیسوگای بهادر علی حده در داستان خواهد  
۲۵ آمد، در این موضع به ذکر آن اطناب نمی رود.

پسر چهارم، داری پتی او تچگین بود، و چون با چینگگیزخان مخالفت و مخاصمت بسیار کرده، عاقبت الامر اوروغ او در عداد بندگان آمده اند و هر چند در اول حال که اقوام و لشکر چینگگیزخان میل به جانب تاینچپوت کردند، او با لشکر خود با وی متفق بوده، بعد از چند گاه با قوم تاینچپوت یکی شده و باز پیش چینگگیزخان ۵ آمده، و دیگر بار در غنیمت گرفتن، به موجبی که ذکر رفت، دل دگرگون کرده و پیش اوانگ خان رفته، و باز پیش نایمان شده و بعد از آن با قوم دوزبان یکی گشته، و بکرات با چینگگیزخان جنگ کرده و باز پیش او آمده و با آلتان خان و قوچر کشته گشته و از قوم و اوروغ او بسیاری به قتل آمده اند. ۱۰

و او را پسری بوده ولی العهد و قایم مقام او، نام او تاینال بیه، و چینگگیزخان او را با دو یست نفر مرد که تبع او بودند، به برادر زاده خود ایلچیدای نویان داده، و در مرتبه بندگان او بودند و تا غایت، اوروغ او با اوروغ ایلچیدای نویان اند. و از آن قوم و اوروغ او، بوزغان یا هولانگوخان آمده بود، و هر چند راه آن نداشته اند ۱۵ که در صف پسران نشینند، هولانگوخان فرمود که چون شهزادگان کمترند که در صف نشینند، بوزغان را اجازت است که در صف پسران بنشینند.

و از فرزندان او گروه، امیر هزار بود که جای بوزغان بدو حواله رفت. و از خویشان او بورالفی قیاتتی شوگورچی و اپناق ۲۰ آرغون خان بود، و با امرایی که با آرغون خان غدر و مکر اندیشیده بودند، یکی شد.

### قسم دوم

در صورت بَرْتَانْ بَهَادُر و خاتون او و جدول شعب فرزندان  
بَرْتَانْ بَهَادُر به موجبی که مفصل نوشته آمد، چهار پسر داشته  
و صورت او و خاتونش سُونِیْگُلْ قُوجِیْن و شعب فرزندان و فرزند  
زادگان او، غیر فرزندان یِیْسُوْگایْ بَهَادُر که پدر چینگِیْزخان ۵  
است، و در داستان علی حده خواهد آمد، بر این هیأت است که  
مثبت می شود. /

### آغاز داستان پیسوگانی بهادر

چون در ازل ازال ارادت ایزد متعال بوده باشد که صاحب دولتی  
عظیم شوکت مهیب صولت را که فارس میدان کشور گشایی و رافع  
ایوان فرمانروایی باشد، به وقتی معین خلعت احداث و ایجاد  
پوشاند و او را در وجود آباد عالم کون و فساد فراز بساط بسیط ۵  
بر سریر سروری نشاند، دست قدرت ربّانی بر مقتضای دقت حکمت  
یزدانی، جوهر ذات او را در اصداقِ اصلاب و ارحامِ آباء و امّات  
بر سبیل تدریج، مرتبه به مرتبه و طور به طور، پرورش دهد، تا  
به درجه کمال نزدیک گرداند.

و چون زمان ظهور آثار آن دولت، و وقت وضوح اسرار آن ۱۰  
سعادت برسد، نخست انوار تباشیر آن صباح از تُثقی افق ابداع  
متلالی گردد، و امداد مبادی حصول آن مأمول متواتر و متوالی  
شود. بر مثال صورت حال پیسوگانی بهادر، که ذات بی همال او  
صدف درّ دریای جهانبنانی بود و طلوع کواکب دولتش مقدمه وصول  
مواکب سلطنت چپنگیگزخان، و از آن اولاد و اُوروغ نامدار و احفاد ۱۵  
و اعقاب بزرگوار ایشان علی الخصوص شهنشاه ایّام، پادشاه  
اسلام، ناصر دین الله سلطان محمود غازان خان، که اطناب قباب  
سلطنت مآبش به اوتاد خلود مشدود و معقود باد، و افراد امداد

نصرت و اقبالش بی منتهی و نامعدود، بحقّ النبی و آله. / ۱۱۷

## داستان ییسوگای بهادر بن برتآن بهادر

[و آن بر دو قسم است]:

### قسم اول

### در دیباچه احوال او و شرح و تفصیل شعب فرزندان او و بعضی حکایات ایشان

ییسوگای بهادر پدر چینگگیزخان است؛ و مغولان پدر را  
۵ ایچیگه گویند. و او پادشاه بسیاری از اقوام مغول بود، و آقا و  
اپنی او یعنی اعمام و عمزادگان، جمله مطیع و متابع؛ و باتفاق  
او را از میان خویش به پادشاهی نصب کردند، و به بهادر و دلاوری  
منسوب گشته بود و با دیگر اقوام مغول بسیار جنگ و مصاف  
کرده، خصوصاً با اقوام تاتار و با امرا و لشکر ختای همچنین. و  
۱۰ در اطراف آوازه و نام او منتشر و مشهور شده و نزد جمله ممکن و  
موقر گشته، و خواتین بسیار از هر قوم داشته. و بزرگتر ایشان  
مادر فرزندان و پسر مقبل معتبر او اولون فوجین بوده. و او [را]  
اولون ایگه نیز گفته اند از قوم اولقونوت. و فوجین به زبان ختایی  
خاتون باشد، و چون ایشان به حدود آن ولایت نزدیک بوده اند،  
۱۵ مصطلحات ایشان را استعمال کرده اند. و تاییچوگورگان که  
چینگگیزخان دختر کهن خود آلتالون بدو داد، برادر اولون ایگه  
بود.

و از این خاتون بزرگ چهار پسر داشته و هیچ دختر نداشته.  
و پسری دیگر کوچکترین همه، از خاتونی دیگر آورده نام او  
۲۰ بلگوتی نویان. لیکن اعتبار این چهار پسر را بوده. پسر اولین

مہتر و بہتر ہمہ، تَمُوجِین کہ چون پادشاہ شد در سن پنجاہ و یک سالگی پادشاہ نایمان را بکشت، لقب او چینگگیزخان کردند؛ و حکایات و قصص او زیادت از حد بیان است. بعضی از آن در داستان او مشروح خواهد آمد.

- ۵ پسر دوم، جُوجی قَسار بود. جُوجی نام است و معنی قَسار، سبع. چون عظیم با قوت و صولت بودہ، بدین صفت موصوف شدہ. و می گویند دوش و سینہ او چنان فراخ بودہ و میان تا غایتی باریک، کہ چون بر پہلو خفتی، سگی از زیر پہلوی او بیرون رفتی. و قوت او چندان بودہ کہ آدمی را بہ دو دست بگرفت و بر مثال تیر چوبی دوتا کردی تا پشتش بشکستی. و اکثر اوقات با برادر خود ۱۰ چینگگیزخان متفق و یکدل بودہ، و ہرچند بہ وقت جنگ اُونگ خان از او جدا بود. چند کُرت دیگر حالات افتادہ کہ تقصیری بہ وی حوالہ می رفتہ لیکن در جنگ بزرگ چینگگیزخان [کہ] با تاپانگ خان پادشاہ نایمان کردہ، قَسار را فرمود تا قلب لشکر بداند. و او در آن جنگ سعیہا کردہ و جدہا نمودہ؛ و بدان سبب ۱۵ چینگگیزخان او را سُوُرُ غامِشی فرمودہ، و از مجموع برادران و برادرزادگان، او را و فرزندان او را بہ راہ برادری و شہزادگی، مرتبہ و جاہ و منصب دادہ. و تا این غایت عادت آن است کہ اُورُوغ چینگگیزخان از تمامت اعمام و عمزادگان، تنہا اُورُوغ جُوجی قَسار را در صف شہزادگان نشانند؛ و دیگران جملہ در صف امرا نشینند. ۲۰ و بعضی حکایات جُوجی قَسار و فرزندان او در ضمن داستانہا و تواریخ چینگگیزخان بیاید.

- و او را فرزندان بسیار بودہ اند. نقل می کنند کہ قریب چہل پسر داشتہ، لیکن معروف و مشہور سہ پسراند: یِگُو و تُوُقُو و یِسوُنْگْگَہ. لیکن در یَزْلِیغ چینگگیزخان نام یِگُو و یِسوُنْگْگَہ آمدہ ۲۵

و از آن تُوُقُو در نیامده و ییگو کوتاه بود و تُوُقُو از او کوتاهتر، و ییسوئنگگه دراز بالا و سرخ چهره بود و روی و ریش کشیده داشته، و چون جُوچی قَسار نماند، پسر مهترش ییگو به جای او بنشست. و چون ییگو نماند، پسرش هَوَقاسون جای او دانست. و بعد از او عمش ییسوئنگگه بنشست. ۵

و در عهد مُننگکه خان و قوبیلای قان، قایم مقام جُوچی قَسار، ییسوئنگگه بود و نام و آوازه او مشهور. و در میان کارهای بزرگ و مشورت احوال / پادشاهی در می آمده، و او را احترام و تمکین 118/ بسیار کرده اند و بر قاعده تمامت لشکر و قوم، پدر و آقا و اپنی خود دانسته. و در وقتی که میان قوبیلای قان و آریغ بُوکا مخالفت افتاد، ییسوئنگگه پیش قوبیلای قان بود و از عداد لشکر او، چنانکه در تاریخ قوبیلای قان مشروح خواهد آمد. و می گویند در سن هفتاد و پنج سالگی که پیش قوبیلای قان به قور پلتای آمده بود، هنوز تایی موی او سپید نشده بود. و به وقتی که چینگگیز خان لشکر ۱۵ بر فرزندان بخش می کرد، یک هزار نفر به فرزندان جُوچی قَسار، که بزرگ بودند، چون ییگو و تُوُقُو و ییسوئنگگه داده، و از لشکر متفرق صد نفر داده. و بعد از آن هرکس از اوروغ او که جای او می دانسته، آن لشکر نیز در مدال و اهتمام او بوده، و این زمان به واسطه توالد و تناسل، بسیار شده اند.

و در زمان مُننگکه قان چندی از خواتین بزرگ جُوچی ۲۰ قَسار در حیات بوده اند و او ایشان را عزیز و محترم داشته. و یورت و مقام ییسوئنگگه و اوروغ جُوچی قَسار در اندرون مغولستان است از جانب شرق، مایل به شمال به حدود اِرگنه و کُوکه ناوور و قیلار، نزدیک به موضع یورت های جیبو، پسر او تچی نویان و نواده ۲۵ او طغاچار.



و پسر پیگو را نام یائتاق بوده، و یکی دیگر را اَزَقَسُون؛ و يك صده می دانسته اند. و پسر تُوَقُو، اِبُوگَسَان هم يك صده می دانسته؛ و پسر پیسوَنگگَه اِمگَان، در زمان قوبیلای قَاآن جای جُوچی قَسَار و اُولوسِ او دانسته؛ و پسر اِمگَان شپکُتور هم در عهد قوبیلای قَاآن قایم مقام پدر بوده، و آخر الامر با پسرزادگان طغاچار ۵ که اُورُوغ اُوچپی نُوْیان بودند اتفاق کرده، با قوبیلای قَاآن غدر اندیشیدند، و اَیغاق بیرون آمدند. و قوبیلای قَاآن ایشان را به یاسا رسانید و لشکرشان را بخش کرد.

و شعبه ای از اُورُوغ جُوچی قَسَار بدین ملك آمده اند، در عهد اَباقاخان اینجا بودند، و این زمان نیز بعضی هستند. ۱۰

و پسری دیگر از آن جُوچی قَسَار بوده، نام او ماقولدار و او را به اندک سستی که در مزاج داشته منسوب کرده اند. و مادرش اَلْتَان خاتون بود از قوم قُورُلَاس. و این ماقولدار دو پسر داشته، یکی چپر قیدای نام، و او را پنج پسر بوده:

قَبچاق — از قُمای زاده، و دو پسر داشته: طایجُو، هولقوتو ۱۵

سُوَقُو — از خاتون زاده و فرزند نداشته.

کُوکَا — از خاتون آمده و فرزند ندارد.

توداگان — از خاتون آمده است.

توگل — از خاتون زاده و سه پسر داشته: بابا و بُورالغی و

بُولاد. ۲۰

و پسر دیگر از آن ماقولدار به کودکی نمانده و نام او معلوم نیست.

و جُوچی قَسَار پسری دیگر داشته قَرالْجُو نام، و حال او چنان است که بنده ای از آن جُوچی قَسَار، تُوَقْتای نام، زنی پاکیزه صورت

داشته، نام او، اوکوکچین؛ جُوچی قَسَار روزی او را در صحرا دیده ۲۵

و شمایل او در نظر وی آمده. با او خفته، و بعد از آن اندیشه کرده که چون به‌وی رسید، ممکن که حامله شده باشد. فرمود تا او را تنها نگاهداشته‌اند. بعد از نه ماه از وی پسری در وجود آمده و او را قَرالْجُو نام نهاد و به خاتون خویش اَلْتانْ خاتون داد و گفت:

۵ ترا يك پسر است، این نیز از آن تو باشد. اَلْتانْ خاتون او را پرورده و بزرگ کرده، و از این قَرالْجُو هفت پسر در وجود آمده [اند] و اسامی ایشان و نوادگان بدین تفصیل است:

تیمور - او را پسر نبوده است

سالی - را هم نبوده

۱۰ مَوگَدُو - دو پسر داشته است: بوکَرَتی، قُورُوْمُشی  
قُوتُوقُو - پسری داشته اَرَسْلان [نام] با هُولاگوخان بوده،  
یاغی شد و بمرد.

سَالِبُوقَا - دو پسر داشته: قورجان، جاموجی.

مویدر - يك پسر داشته: اُزُوگَتیمور.

۱۵ قُورُتَقَه - او را پسر نبوده.

می‌گویند در وقتی که اُوگَتای قَاآن پادشاه بود و چَقَتای از او جدا در اُلُوسِ خویش می‌بود، [پیش] اُوگَتای قَاآن فرستاد و عرضه داشت که کسانی که با ایشان همدمی و ندیمی کنیم و با ایشان آتش و شراب خوریم کمتراند. اگر قَاآن سُوْرُغَامِشِی کند و از این قوم چند کس بفرستد، حاکم باشد. اُوگَتای [قَاآن] فرمود تا ۲۰ چند کس را از اُورُوغِ جُوجِی قَسار معین کنند، از آن جمله قَرالْجُو را تعیین کردند. اَلْتانْ خاتون که او را پرورده بود گفته است چگونه او را تنها بگذاریم. با وی به هم آمده، و پسرزاده خود چپرِ قَدای 119/ را که هنوز طفل بود، با خود آورده و ملازم چَقَتای بوده [اند، و به ۲۵ وقت آنکه بَرِاق که پسرزاده چَقَتای بود] به جنگ اَباقاخان می‌آمد،

فرزندان قَرَالْجُو و چیرْ قِدای به موجب مذکور با وی آمده‌اند و مصاف داده.

چون بَرّاق بگریخت و لشکر او متفرّق شدند، در دیگر سال ایشان باتّفاق کِنْگَچ کردند که پیش از این ما را قَاآن فرستاده بود، اکنون پیش آباقا رویم و او را کُوچ دهیم و چیرغامپشی ۵ کنیم. تمامت بیامدند و به سُوغُورْلوق به بندگی آباقاخان رسیدند [و تِگپشمپشی کردند] و به سُوغُورغامپشی مخصوص گشتند. کُوکا را فرمود تا ملازم آرغون باشد، و بعد از آن سُوغُورا نیز به ملازمت او فرستاد. و تودای را ایدآچی فرمود با گِرائی و هِنْدو می‌گردیدند. و ثوگَر را هم ایدآچی فرموده بود. چون بدان کار قیام نتوانست، ۱۰ او را معزول کرده ملازم خود گردانید، و تُوُقَتای را نصب کرد. تِیمُور و سَالی و مُونگْدو و قُوْتُوْق در تُوْمَانِ شِیرامُون نُوْیان در تَمّا بودند. سَالِیْبُوْقا و مَویدر و قُوْرْتَقَه ملازم آباقاخان به راه پسران می‌گردیدند.

پسر سوم قَاجِپُوْن، و او خواتین و پسران بسیار داشته، لیکن ۱۵ قایم مقام او ایلچِپْدای بوده، و عظیم معتبر بود. و اُوْگِتای و مُنْگْگَه قَاآن و قُوْبِلای قَاآن همواره او را عزیز و محترم داشته‌اند و در کارهای بزرگ با وی مشورت کرده؛ و اُولُوس و یُوْرْتِ او به جانب شرقی بر استقامتِ سمتِ مشرق است در اندرون مُغُولستان، به حدود دیواری که خِتایِیان از قَرَامُورَان تا دریای جُورْچَه کشیده‌اند، و به ۲۰ ولایت جُورْچَه نزدیک است. و مواضعی که بدانجا نزدیک افتاده، یُوْرْتِ قدیمی قوم اِپْکِیراس و موضع قَلَالْجِیْتِ اِلْت و حدود رودخانه اَلْقُوی است؛ و تا غایت وقت، فرزندان و لشکر او ملازم قَاآنند؛ و در این ملک از اُوْرُوغ ایشان کسی نیست.

و به وقت آنکه چپَنگِیزخان لشکرها را بر پسران بخش می‌کرد، ۲۵

سه هزار نفر به ایلچیدای نویان داده، مقصد ایشان اقساؤدای اوجقاش گویانگک. اقساؤدای نام شعبه‌ای است و اوجقاش نام شخص، و گویانگک لقب. و این امیر از قوم نایمان بود، و دیگر امرا از قوم اوریانگک و تاتار بودند، چه اکثر آن سه هزار لشکر نایمان و اوریانگک و تاتار بوده‌اند، و این زمان به واسطه تناسل و ۵ توالد بسیار شده‌اند.

و ایلچیدای پسران بسیار داشت، و قایم مقام او چاقوله بوده و او نیز فرزندان بسیار داشته و قایم مقامش اوقلاقور بوده، و او را نیز فرزندان بسیار بوده‌اند، و قایم مقام او قدآن، و او نیز فرزندان ۱۰ داشته. و قایم مقامش شینکلقر بود. و قوبیلای قآن جهت امتحان فرموده تا شعبه ایلچیدای را شمرده‌اند و ششصد نفر برآمده. و این پسر آخرین بوده که با ازوغ اوتچی نویان نایا و دیگر شهزادگان یکی شده و با قوبیلای قآن غدر اندیشیده. و قوبیلای قآن ایشان را به یاسا رسانید و لشکرشان بخش کرد.

۱۵ پسر چهارم تیموگه اوتچیگین - تیموگه نام است و اوتچیگین یعنی خداوند آتش و یورت و پسر کوچکین را اوتچیگین گویند. و او را اوتچی نویان اسم علم گشته و بدان شهرتی دارد. و خاتونی بزرگ داشته، نام او سندقجین از قوم اولقونوت، و از جمله خویشان مادر چینگگیزخان بوده. بدان سبب او را عظیم معتبر و محترم داشته‌اند. ۲۰ و اوتچی نویان از میان مغولان بغایت عمارت دوست بوده، و به هر موضع که رسیده سرای و کوشک و باغ بنیاد نهاده.

و چینگگیزخان او را از دیگر برادران دوستر داشته و بالای دست برادران مهین می‌نشاند. و تا این غایت فرزندان او بالای فرزندان دو برادر دیگر نشینند. و به وقتی که چینگگیزخان لشکر ۲۵ بر فرزندان بخش می‌کرد، پنج هزار نفر به وی داده، از آن جمله

دو هزار [نفر] از قوم اَرُونار از اقوام کِلَنگُفوت بوده‌اند و يك هزار از قوم پِپسوت، و دو هزار از هر قومی جمع کرد. و او را فرزندان بسیار بوده‌اند و قایم مقامش طغاچار نویان بوده، و اولوس و لشکر بسیار داشت. و به تناسل و توالد، این پنج هزار نفر، لشکری بسیار شده‌اند و معتبر گشته.

۵

و ولایت و یُورْت او در شرقی [و] شمالی بوده به اقاصی مُغولستان، چنانکه از آن جانب هیچ قوم دیگر از مُغول نبوده‌اند. و همواره در قورپلتای و کارهای بزرگ پیش قوبیلای قآن / در کنگاچ بوده و عظیم معتبر و موقر. و در زمانی که آریق بُوکا با قوبیلای قآن مخالفت کرده بود، قوبیلای قآن او را پیشوای لشکر گردانیده به جنگ فرستاده، و لشکر آریق بُوکا را بزد. و بعد از آن پیوسته به حکم یزلیغ قوبیلای قآن به لشکرها برنشستی و زندگانی به وجه احسن کرده و عمری تمام [یافته]. و چون نماند، او را فرزندان بسیار بودند، و قایم مقام او جیبو شد؛ و او نیز فرزند بسیار داشته و قایم مقامش طغاچار بوده؛ و او را نیز ۱۵ فرزندان بسیار بوده‌اند و با بسیاری لشکر که با وی متفق بود، به کوچ دادن قوبیلای قآن مشغول بوده؛ و پسران بسیار داشت و اجول نام قایم مقام او شد. و او را نیز فرزندان بسیار بودند و نایان قایم مقام او گشت.

و فرمان قوبیلای قآن شد تا ایشان را بشمردند؛ اوروغ اوتچی ۲۰ نویان، هفتصد نفر بودند. و این نایان مذکور در آخر عهد قوبیلای قآن بوده، و با شهزادگان که ابن عمان [او] بودند، مانند شگتور از اوروغ جوچی قسار و شینکلقر از اوروغ ایلچیدای نویان و ابوگان از اوروغ گولگان، و اوروغ گوتن پسر اویگتای قآن و دیگر شهزادگان که پیش قوبیلای قآن، جمله يك زبان شدند، و اندیشه کرد که با ۲۵

قایدو یکی شوند و با قآن یاغی گردند. چون آیفاق بیرون آمد، قآن لشکر کشید و ایشان را بگرفت، و بعضی را به یاسا رسانید، و لشکرهای ایشان را بخش [کرد]؛ و این زمان از اولوس ایشان کسی نمانده.

۵ پسر پنجم یلگوتئی نویان - از خاتونی دیگر زاده، و او را در عداد دیگر برادران نمی آورده اند و همواره ملازم بندگی چینگگپز خان بوده.

و در وقتی که چینگگپزخان با قوم قیلات یوزکپن مقدم ایشان ساچه بیکی و تاییچو به طوئی مشغول بودند، در آن میانه با یکدیگر خصومت کردند. در اثنای مخاصمت، یلگوتئی نویان کریاس را یاسامپشی می کرد، دوش او را به شمشیر بریده اند، و آن حکایت در داستان چینگگپزخان مشروح بیاید.

و او را فرزندان بسیار بوده اند و از آن جمله جاوتو قایم مقام او شده، و او را بدان سبب جاوتو گفته اند که صد خاتون و صد پسر داشته و چنان پیر شده، [که] خاتون و فرزندان خود را نمی شناخته. به وقتی که قوبیلای قآن پسر خود نوموغان را با دیگر شهزادگان به جنگ قایدو می فرستاد، و آن شهزادگان کنگاچ کرده قصد نوموغان کردند و او را بگرفتند، جاوتو در آن کنگاچ بوده و با ایشان متفق؛ و چون مراجعت نمود، از امرا تاجارنویان [که] از اوزوغ ایلچپدای نویان بود، به قآن پیغام فرستاده که جاوتو چنین حرکتی کرده، او را به یاسا باید رسانید. قآن فرمود که او را بر من حقی ثابت است، او را نکشم. و آن حق آن بوده که در وقت جنگ اریغ بوکا با قآن، جاوتو قآن را مددها کرده، بدان سبب او را نکشت، اما لشکر از او بازگرفت و او را به گرمسیر سواحل چین فرستاد و نگهبانان بر وی گماشت.

۲۵

جاوُتو در آن وقت کفش و چاروقِ ختایی پوشیدی و برفتی، و به خویشتن همیشه گرد کردی تا آش پختی. نگهبانان گفته‌اند که ما بیاریم، [او] گفته سزای من این است. چه در اول خدمت نیکو کردم و در آخر به زیان آوردم و گناه‌کارم، و جان من بخشیده‌اند. هرآینه [او را] سرانجام چنین بود و بدان موجب زندگانی می‌کرد ۵ تا نماند.

و قوبیلای قان جهت امتحان، اُروغ او را شمرده، هشتصد نفر بوده‌اند. و گفته چگونه است که از نسل پسران جوچی قسار که چهل مرد بوده‌اند هشتصد نفر متولد شده‌اند، و از آن پسران پلگوتی، جاوُتو که صد بوده‌اند، هم هشتصد نفر متولد شده و ۱۰ زیادت نیستند. بعد از آن گفته‌است که اُروغ جوچی قسار محتشم و منعم‌اند، و اُروغ پلگوتی نویان درویش، بدان سبب توالد ایشان کمتر بوده، و این زمان اُروغ او در خدمت قان‌اند. شرح و تفصیل شعب فرزندان یسوگای بهادر، غیر چینگیزخان، بر این موجب است که ذکر رفت. ۱۵

### و اما حکایت جنگ و مصاف او /

اکثر جنگها و مصافهای پیسُوگای بَهاؤر با اقوام تاتار بوده، که در آن عهد مشهورترین اقوام اتراک بوده‌اند، و لشکر ایشان از دیگران زیادت. و از آن تاریخ که بواسطه مردن ساین تیگین، برادر خاتون قُبُل خان. و کشتن خویشان او چَرَقِل، قَام تاتاری را، ۵ در میان فرزندان قُبُل خان و اقوام تاتار خصومت واقع شده، چنانکه در داستان قُبُل خان ذکر رفت. از جانبین فتنه قایم گشته و همواره با یکدیگر جنگها کرده‌اند و مصافها داده، و عاقبت الامر پیسُوگای بَهاؤر بر ایشان غالب آمده و ایشان را مقهور گردانیده؛ و بعد ۱۰ از آن چپَنگِگِزخان تمامت آن قوم را و چندین اقوام دیگر در قید بندگی و اسیری خویش آورده، چنانچه امروز مشاهده می‌رود که تمامت اقوام اتراک بنده و لشکری اُورُوغ چپَنگِگِزخان‌اند.

و بتخصیص در وقت ولادت مبارک چپَنگِگِزخان، پیسُوگای بَهاؤر به جنگ تاتار برنشسته بود و تَمُوجین اُوگه را و قُورِی بُوفا ۱۵ را که پادشاه[ان] ایشان بودند، کشته و اسباب و اموال ایشان غارت کرده؛ چون مراجعت نمود، چپَنگِگِزخان به مبارکی در وجود آمده بود. آن قضیه را به فال داشته نام او تَمُوجین نهاد؛ و ذکر آن حال در داستان چپَنگِگِزخان مشروح خواهد آمد، ان شاء الله العزیز.



## قسم دوم در صورت ییسوگای بَهاؤر و خاتون او و جدول شعب فرزندان ایشان

ییسوگای بَهاؤر را به موجبى که در قسم سابق مفصل ذکر  
رفت، پنج پسر بوده اند و ایشان را اُزوغ و فرزندان بسیار، و ۵  
غیر از آن چینگگیزخان، آنچه از ایشان مشهور و معتبر بوده اند  
نوشته شد؛ و در این قسم صورت او و خباتونش اثبات کرده،  
اسامی فرزندان و نوادگان مذکور بر جدول شعب خواهیم نهاد، و  
از آن چینگگیزخان، که پادشاه جهان و جهانیان بوده، در داستانی  
علی حده متعاقب خواهد آمد. واللہ تعالی ولی التوفیق. / ۱۰

صورت ییسوگای بَهاؤر و خاتون و شعب فرزندان

ییسوگای بَهاؤر

### چینگگیزخان

اول نام او تَمُوجین بوده است و سیزده ساله بود که پدر او  
نماند؛ و بیشتر خویشان و اتباع او از وی برگشتند، و مدت ۱۵  
بیست و هشت سال پریشان حال بود، و بعد از آن دولت او روی به  
زیادت نهاد، و چون او نَگَک خان پادشاه کِرایت را مقهور گردانید،  
او را چینگزی می خوانند، یعنی پادشاه معظم.

و بعد از آن چون تایانگت خان پادشاه نایمان را بکشت و  
 پادشاهی بر وی مقرر گشت، توقي نه پایۀ سپید بر پای کرده،  
 و لقب او چینگیزخان نهادند، و واضع آن نام تب تینگری پس  
 مَنگلیک ایچیگه بود، و نامش گوجو بوده است و لقب، تب تینگری. / 123/